

وافدیة ی مغول؛ پژوهشی پیرامون امواج فراریان و پناهندگان دولت ایلخانان به قلمرو ممالیک مصر

چکیده:

یکی از تحولات برجسته در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری/ سیزدهم میلادی، برپایی حکومت ایلخانان مغول در چهارچوب مرزهای سیاسی ایران است. از ویژگی‌های قابل توجه این حکومت، چالش‌های مرزی و اختلافات سیاسی- نظامی آنان با همسایه‌ی غربی خود، ممالیک مصر بود. در این میان، نقش گروه‌های فراری و پناهنده به خصوص افراد و گروه‌هایی که از سمت حکومت ایلخانان مغول به سوی ممالیک مصر می‌گریختند و به آنان پناهنده می‌شدند، در بروز و تشدید خصومت میان دو دولت از اهمیت خاصی برخوردار است. این گروه‌های فراری و پناهنده، در منابع عربی، تحت عنوان وافدیة و مستأمنین معرفی شده‌اند.

مسئله‌ی اساسی پژوهش حاضر، این است که تحرکات امواج فراری و پناهخواه به چه صورت شکل گرفته و علل سرکشی آنان علیه ایلخانان مغول چه بوده است. این پژوهش بر آن است تا با بهره‌گیری از روش تحقیق تاریخی به بررسی توصیفی و تحلیلی نقش امواج وافدیة و مستأمنین در بروز و تداوم روابط خصمانه میان ایلخانان و ممالیک و علل تحرکات، عصیان و مخالفت آنان علیه ایلخانان بپردازد. بررسی منابع و مآخذ نشان می‌دهد که افراد و گروه‌های فراری و پناهخواه به دلایل مختلف سیاسی، نظامی و ... با پیوستن به دولت ممالیک مصر در بروز تنش و خصومت میان ایلخانان و ممالیک نقش مؤثری را ایفا می‌کردند. محور نوشتار حاضر بررسی این تحرکات و علل آن می‌باشد.

کلید واژه: ایلخانان، ممالیک، وافدیة، اویراتیة، فراریان، پناهندگان.

پیش درآمد:

در دوره‌ی حکومت ایلخانان و مملوکان، با توجه به روابط سیاسی توأم با جنگ و صلح از جانب طرفین، در مراحل مختلف، شاهد حضور افراد و امواج گروه‌های فراری و پناهنده هستیم. در منابع عربی، از این امواج تحت عنوان «وافدین، وافدون یا وافدیة» و «مستأمنین» یا «تترالمستأمنه»، به معنای گروه‌های فراری و پناهنده یاد شده است. نقش بسزای وافدیة و مستأمنین در تیرگی روابط میان دو قدرت تازه تأسیس، قابل توجه و دارای اهمیت بسزایی است. به نظر می‌رسد با تأمل در مناسبات ایلخانان و مملوکان، نمی‌توان پیامدهای برجسته و به تعبیری، متأثر شدن طرفین از حضور این افراد و گروه‌ها را کتمان کرد. اطاعت و انقیاد این گروه‌ها و گسسته شدن پیوند آنها با هم پیمانان سلف خویش، به قیمت درگیری‌های متداوم و بروز خصومت و کینه‌ی دیرینه میان دو جبهه تمام شد.

در واقع تثبیت نسبی قدرت و استقرار آرامش و امنیت در امور داخلی ایران در زمان سلطنت هلاکوخان، با حرکت نخستین امواج وافدیة و مستأمنین مقارن گردید. ایلخان مغول برای حفظ مناطق تحت سلطه‌ی خود با در دسر بزرگی مواجه شد. شاید خود هلاکوخان هم تصور نمی‌کرد که حرکت یک گروه کوچک از فراریان پناهخواه در دوره‌ی حکومتش، در سال‌های آینده‌ی حکومت ایلخانان ادامه پیدا کند و تبدیل به یک زنجیره‌ی به هم پیوسته گردد و به عنوان مشکلی اساسی، ایلخانان مغول را تا سال‌های پایانی حکومتشان دنبال کند.

افراد و گروه‌های زیادی از این فراریان و پناهندگان به دلایل مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... با ملحق شدن به طرف مخاصمه (ممالیک)، طی مدت شصت سال، در شکل‌گیری و تشدید وضعیت جنگی میان دو دولت، نقش مؤثری را ایفا کردند. ممالیک از گروه‌های فراری و پناهنده به خوبی استقبال می‌کردند و این، به تنش در مناسبات میان ایلخانان و ممالیک و وخامت روابط و اوضاع جنگی ما بین طرفین می‌افزود. این روابط خصمانه و توأم با درگیری، در نهایت با به قتل رسیدن آخرین پناهنده‌ی ایلخانان توسط سلطان ممالیک مصر، و فرستادن سر او به نزد ابوسعید پایان یافت.

معنا و مفهوم وافدیة:

وافدیة به سطوح وسیع سواره نظام ترک، کرد یا مغول الاصل اطلاق می‌شود، که از ایران، عراق، آسیای صغیر و مکان‌های دیگر، به قلمرو ممالیک مهاجرت کرده و خواهان حمایت و به کارگیری از جانب سلطان مصر بودند.^۱ این نیروهای گسترده، اعضای قبایل مغول، سپاهیان بومی مسلمان، امرای سلاجقه‌ی روم و اطرافیان آنها، ایوبیان جزیره، ترکمن‌ها، اعراب بدوی (بادیه نشین)^۲، فراریانی از بغداد، سلجوقیان روم و قلمرو پیشین خوارزمشاهیان بودند.^۳ فراریانی که از قلمرو تحت سلطه‌ی مغول‌ها به سمت ممالیک مصر می‌گریختند^۴، تمایل داشتند به عنوان پناهنده، به صورت سرباز و امیر، در واحدهای نظامی مملوکان به کار گرفته شوند.^۵

واژه‌ی «وافدیة»، اسم فاعل از ریشه‌ی «وفد» است و به گروهی که دسته جمعی در شهرها گردش می‌کنند و یا گروهی که به عنوان فرستاده نزد حکام می‌روند گفته می‌شود.^۶ احتمالاً، کاربرد کلمه‌ی وافدیة در منابع عربی برای این دسته‌های فراری و پناهنده، بیشتر به خاطر حرکت گروهی و جا به جایی دسته جمعی آنان می‌باشد. همچنین لغت «مستأمنین» نیز از ریشه «امن»، به معنی امان خواستن [طلب کردن امان و پناه خواهی]، و یا آرامش و امنیت یافتن است.^۷ به همین سبب، به گروه‌های فراری از سرحدات ایلخانان، که خواستار امنیت یافتن و پذیرفته شدن نزد ممالیک به عنوان پناهنده بودند، در منابع عربی «مستأمنین» یا پناه خواهندگان^۸ و یا پناهندگان اطلاق شده است.

وافدیة و مستأمنین در پژوهش‌های محققان اروپایی، عیناً با همان تلفظ «Wafidiyya» یا «wafidun» و «Mustaminun» یا «Mustamina» آمده است. ضمن این که در تعریف و توصیف این گروه‌ها، از واژگان معادل «refugees» و «immigrants» استفاده شده است. واژه‌ی refugees به چند معنی؛ از جمله فراریان، پناهندگان سیاسی و آوارگان^۹ اشاره دارد. واژه‌ی immigrants نیز به معنی مهاجران^{۱۰} است.

امواج و افدیه در عصر هلاکوخان و آباخان:

تأمل در تاریخ روزگار ایلخانان، این حقیقت را آشکار می‌سازد که شروع فرار و مهاجرت از سوی مخالفان حکومت ایلخانی که در جستجوی امان و پناه خواهی بودند، از همان آغازین روزهای کشته شدن خلیفه‌ی مسلمانان در بغداد (۶۵۶ هـ / ۱۲۵۸ م) شکل گرفته است. با ذکر این نکته و اذعان به این مطلب که احتمال کشف ردپای گروه‌هایی از فراریان و پناهندگان در دوره‌ی پیش از سلطنت قطز (سلطان ممالیک) نیز وجود دارد، یافته‌های ما با توجه به منابع و مآخذ، در رابطه با حرکت این گروه‌ها قبل از سلطنت ملک ظاهر بیبرس (فقط در محدوده‌ی زمانی حکومت ایلخانان، یعنی از به قدرت رسیدن هلاکوخان به بعد) در چند مورد خلاصه می‌شود که مهم‌ترین آنها را خواجه رشیدالدین فضل‌ا... ذکر می‌کند. مؤلف جامع التواریخ در این خصوص آورده است:

«منهزمان سلطان جلال الدین بودند که از در اخلاط هزیمت کرده بجانب شام رفتند، و مقدم امرای ایشان برکت خان و ملک اختیارالدین بن مکمل و ملک سیف الدین صادق خان بن منکوقا و ناصرالدین کشلو خان بن بل ارسلان و اطلس خان و ناصرالدین قیمری بودند. و چون هولاکوخان عزم شام فرمود، باطراف و جهات نمان شدند و بعد از مراجعت او جمع شدند و روی به حضرت مصر و قاهره نهادند و قصه‌ی غصه‌ی خود با قودوز بگفتند، ایشانرا بناوخت و تفقد فرمود و اموال بسیار بخشید و جمله بر پادشاهی قودوز اتفاق کردند»^{۱۱}

احتمالاً بیشتر افراد این گروه از فراریان و پناهندگان سیاسی از امراء و نزدیکان به سلطان جلال‌الدین بوده‌اند که با کشته شدن وی و از هم گسیختن دودمان خوارزمشاهی، به سوی قلمرو ممالیک مصر فرار کردند تا شاید به سرنوشت مشابه سلطان خویش دچار نشوند. چند عامل می‌تواند در تحریک این گروه برای گریختن به سمت قلمرو ممالیک مؤثر باشد. از آن جمله می‌توان به درگیری‌های داخلی حکومت، وقوع حملات، جنگ‌های پی در پی، از هم گسیختگی جامعه و نبود وحدت و یکپارچگی لازم اشاره کرد. علاوه بر

این، اظهار نارضایتی این گروه از باقیماندگان خوارزمشاهی نسبت به وضع موجود و تلاش برای دستیابی به موقعیت و جایگاه پیشین نیز قابل توجه است. ضمن این که اگر آنان در زمان نبرد عین جالوت (اواخر ماه رمضان سال ۶۵۸ هجری) در ایران حضور داشته‌اند، شکست و منهزم شدن سپاهیان مغول در غیاب هلاکوخان و آشفستگی اوضاع، برای فرار آنان دلیل موجهی می‌نماید.

پس از دوران حکومت قطز و سال‌های اولیه ی سلطنت ملک ظاهر بیبرس نیز، امواج پی در پی و بزرگ و کوچک وافدیة، در فواصل زمانی نامنظم و بی‌قاعده‌ای به سرزمین مملوکان مصر وارد شدند. به استناد آنچه که منابع عربی ذکر کرده‌اند، حدود سال‌های (۶۵۹ - ۶۶۰ ه / ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ م) کوچ و جابجایی این گروه‌های فراری و پناه خواه از قلمرو ایلخانان به حدود و ثغور حکومتی ملک ظاهر بیبرس هویدا می‌شود. در این سال جاسوسان و پیش‌قراولان سپاه ممالیک، اخباری از گروه‌های فراری مغول و خانواده‌ی آنها آوردند. مأموران و جاسوسان سلطان به همراه جلال‌الدین اقس‌الرومی سلاح دار که از خواص وی بود، توسط امیر علاء‌الدین اقسنقر ناصری این اخبار را به سلطان رساندند.^{۱۲} ابن‌الظاهر از حضور سواران ترک و اعراب خفاجه نیز در این گروه اطلاعاتی سخن به میان آورده است.^{۱۳}

پس از بررسی اطلاعاتی که مأموران بدان دست یافته بودند، نامه‌ی امیر حاج علاء‌الدین اقسنقر ناصری در روز یکشنبه هشتم ذی‌القعدة ی سال ۶۶۰ ه / ۱۲۶۲ م، به دست ملک ظاهر بیبرس رسید. در نامه بیان شده بود که پیش‌قراولان و جاسوسان، تعداد زیادی از تاتارها را که خواهان پناهندگی به دربار سلطان هستند، پیدا کرده‌اند.^{۱۴} البته معلوم نیست که جاسوسان برای بررسی صحت و سقم خبرهایی که از تحرکات نظامی و سیاسی هلاکو به گوش رسیده بود، مأموریت یافته بودند و یا به طور اتفاقی به این گروه از متواریان تاتار برخورد کرده‌اند.

به هر روی با رسیدن این اخبار از سوی قاصدان، سلطان به نایبان خود نوشت:

«با گروه‌های تاتار با احترام رفتار کنند و هر چه نیاز دارند، اعم از اجناس با ارزش، غنیمت، خلعت‌ها، شکر، جو و غیره در اختیار آنان بگذارند. ضمن این که ترتیب اقامت آنها در راه‌ها داده شود، و هدیه‌هایی برای آنان و زنانشان مقرر کنند. سپس به سمت قاهره حرکت کنند».^{۱۵}

با توجه به تمهیداتی که پیرامون تکریم و محافظت گروه‌های فراری فراهم آمده بود، مغول‌ها به مصر رسیدند. طبق آنچه که از منابع استنباط می‌شود:

«شمار این گروه از پناهندگان نزدیک به دویست سوار بوده است و زمانی که به قلمرو ملک ظاهر رسیدند، هیچ کس از اهل قاهره در شهر باقی نماند و همه به استقبال آنها رفتند. بیشتر مردم از حضور فراریان در تعجب بودند. روز بسیار بزرگی بود و دعوت عظیمی برای این گروه فراهم آمده بود. خلعت‌ها، اسب‌ها، اموال و نعمت‌های فراوانی به آنها داده شد و اوضاع آنها بهبود یافت. آنان همگی به دین اسلام گرویدند و سلطان اسلام آوردن ایشان را گرامی داشت. ملک ظاهر بیبرس برای آنها رتبه و مقام در نظر گرفت، سپاه و غلامانی برای آنان مشخص کرد و بعضی از آنها به عنوان امیری مستقل قدرت یافتند».^{۱۶}

آنان از جانب سلطان به جشن دعوت شده، با وی چوگان بازی کردند و مسابقه دادند. سلطان دائماً به آنها توجه می‌کرد و دستور داد به بزرگان آنها صد اسب یا کمتر داده شود. ضمن این که تعدادی از آنها در جرگه‌ی ممالیک وی درآمدند.^{۱۷} به فرمان سلطان، این دسته از وافدیّه و مستأمنین در نزدیکی ناحیه‌ای به نام «لوق» (نام منطقه‌ای در شمال قاهره)^{۱۸} ساکن شدند. ضمن این که برخی معتقدند «الحسینیه» نیز ناحیه‌ای بوده است که به عنوان محل استقرار جمعیت وافدیّه‌ی مغول، توسط سلطان بیبرس مشخص شده بود، که البته باید مناطق مجاور تپه‌ی قلعه‌ی نظامی را نیز به آن اضافه کنیم.^{۱۹} به گفته‌ی رابرت

ایروین نواحی مسکونی وافدیة نظامی و دیگر پناهندگان خاص و ویژه بود و علاوه بر آن بخش‌هایی برای چرانندن گله نیز به وافدیة داده می‌شد.^{۲۰}

با نگاهی به تحولات ناشی از ورود تازه واردان وافدیة در سال ۶۶۰ هـ/ ۱۲۶۲م به قلمرو ممالیک می‌توان به این نتیجه رسید، که برخورد شایسته‌ی مصریان، امکانات خوب، محل سکونت مناسب، اعطای مناصب و مقامات درخور، اعطای هدایا، آذوقه، خلعت‌ها و غیره، همه و همه به صورت مشوق‌هایی در آمدند که احتمال حضور گروه‌های بعدی فراریان و پناه خواهان را در قلمرو ممالیک تسریع می‌کرد.

با توجه به منابع و مآخذ مشخص می‌شود، این گروه فراری و پناهنده به قلمرو سلطنت ملک ظاهر بیبرس، بخشی از هیئت اعزامی اولوس جوجی (سربازان قبچاق) در سپاه هلاکو بوده‌اند. به گفته‌ی مقریزی، خان اردوی زرین به نیروهای خود که در نزد هلاکو بودند دستور داد تا از ملحق شدن به هلاکو برای حمله به سمت سپاه مصر عذر بخواهند.^{۲۱} نویری نیز آورده است، برکه خان به نیروهای خود نامه نوشت و از آنها خواست که اگر نتوانستند نزد وی حاضر شوند و به الوس جوجی مراجعت کنند، پس به سپاه سرزمین مصر ملحق شوند.^{۲۲} برخی دیگر از نویسندگان نیز با تصدیق این موضوع بر این باورند که، بیبرس در مصر نیروهای قبچاق ناگزیر از فرار را که از لشکر هلاکو برمی‌گشتند و نمی‌توانستند مستقیماً به کشور خود باز گردند را پذیرفته است.^{۲۳} در واقع این اقدام ناشی از اختلافات به وجود آمده میان برکه و هلاکو خان بود. بلوا و عصیان که در نتیجه‌ی یک فرایند دراز مدت و چندین عامل متفاوت شعله ور شده بود. بدین صورت که با به تخت نشستن برکه خان در ۶۵۲ هـ / ۱۲۵۴م^{۲۴} و پایه ریزی همزمان قدرت و حاکمیت هلاکو، دشمنی میان طرفین به طرق مختلف تشدید شد. رهاورد این نبرد، شکل‌گیری اولین گروه فراری و پناهنده به قلمرو ممالیک مصر در زمان سلطنت بیبرس بود که بخشی از سپاهیان جوجی نزد هلاکو بودند.^{۲۵}

نکته‌ی قابل توجه در این خصوص این است که پژوهشگران خارجی ظهور و بروز این گروه از وافدیة سال ۶۶۰ هـ را به عنوان اولین موج وافدیة ایلخانان در زمان سلطنت

ملک ظاهر بیبرس می‌دانند. این دیدگاه می‌تواند ناشی از آن باشد که آنان فقط با تکیه بر چند منبع تاریخی دوره‌ی ممالیک، وقایع مربوط به حضور فراریان و پناه خواهان در دوران سلطان بیبرس را بررسی کرده‌اند. اما برخلاف این، مؤلف مقاله‌ی «خلافت عباسیان در مصر» به استناد منابع عربی و ذکر چند مورد دیگر از حضور فراریان و پناهندگان در دوران بیبرس که ناشی از مسئله‌ی جانشینی خلافت بوده است، تا حدودی این ادعا را مبهم جلوه می‌دهد.^{۲۶}

به هر ترتیب ورود وافدیّه در سال ۶۶۰ هـ / ۱۲۶۲ م دو تأثیر بسیار مهم در روند شکل‌گیری مناسبات آینده‌ی مثلث قدرت ایلخانان، الوس جوجی و ممالیک داشت: «در درجه‌ی اول اخباری که آنها از ناسازگاری میان برکه و هلاکو آورده بودند، بیبرس را مجبور کرد تا در آینده تلاش خود را برای توافق با برکه افزایش دهد. دوم این که اخبار برخورد و استقبال گرم و پسندیده‌ی بیبرس از این گروه از وافدیّه به مغولها رسید و دیگر گروه‌ها را به ترک کردن و گریختن به قلمرو سلطان مصر تشویق کرد».^{۲۷}

پس از وافدیّه‌ی الوس جوجی، گروه بعدی فراریان مشتمل بر جماعتی از غلامان خلیفه مستعصم عباسی در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۶۰ هـ به سوی مصر گریختند. آنها بعد از استیلاء مغولها بر عراق و قتل خلیفه، با پیش قراولی فردی به نام شمس‌الدین سلار بغدادی از بغداد به سمت مصر فرار کردند.^{۲۸} شمس‌الدین سلار مردی ترک از قبیله‌ی دروت و جزو ممالیک خلیفه‌الظاهر بامر الله ابی نصر محمد بن الناصرالدین الله بود، و در روزگار خلفای‌الظاهر، المستنصر و المستعصم ولایات کوفه و حله را در دست داشت.^{۲۹} مطابق گفته‌ی نویری، زمانی که هولاکو به بغداد مسلط شد و خلیفه را کشت، شمس‌الدین سلار به همراه صاحب (والی) شستر و کسانی که به آن دو ملحق شده بودند اجتماع کرده و با تاتارها جنگیدند. اما به خاطر تعداد زیاد تاتارها برای ایشان تاب و توانی باقی نماند، پس به سمت صحرای حجاز فرار کردند و نزدیک به شش ماه در آنجا اقامت کردند. با توجه به توقف شش ماهه‌ی این گروه در صحرای حجاز و تأخیر آنها به خاطر جمع‌آوری

اموال از سوی سلار، سلطان بیبرس از فرار این گروه آگاهی یافته، با آنها مکاتبه می‌کند و از شمس‌الدین سلار و اطرافیانش می‌خواهد که به مصر آمده و نزد وی حضور پیدا کنند.^{۳۰} احتمالاً جاسوسان ملک ظاهر که برای آگاهی از آمادگی هلاکو و چگونگی اوضاع ایلخانان جهت یورش به شام و مصر حرکت کرده بودند، متوجه این گروه شده‌اند. ضمن این که توقف طولانی مدت و چندین ماهه‌ی سلار و اطرافیانش نیز به تنهایی، برای رسیدن اخبار آنان به ممالیک در خصوص اختلافشان با ایلخانان کافی به نظر می‌رسد. به هر ترتیب سلار به سمت مصر حرکت کرد و به آنجا رسید. سلطان در ملاقات با او و همراهانش آنان را گرمی داشت و برای ایشان در مصر (بنی خصیب) زمین و اقطاعی را مشخص کرد.^{۳۱} نویری ذکر می‌کند که بیبرس، شمس‌الدین سلار را به کیش^{۳۲} فرستاد، هیچ کس را بر او برتری نداد و به او امیری طبلخانا^{۳۳} داد.^{۳۴} به نظر می‌رسد علت فرار شمس‌الدین سلار، شکست در جنگ با مغولان، رسیدن اخبار استقبال عالی بیبرس از گروه قبلی و تلاش برای دست یابی به موقعیت پیشین خود و همراهانش (زاممداری برخی ولایات) بوده باشد.

با ادامه‌ی حرکت امواج وافدیة، در اواخر سال ۶۶۱ هـ / ۱۲۶۳ م یکی دیگر از این گروه‌های برجسته و در عین حال تأثیر گذار در تضعیف موقعیت ایلخانان، ایران را به سمت مرزهای ممالیک مصر ترک کردند. این موج از پناه جویان شامل بر نخبگان سپاهی، فرماندهان بلند پایه‌ی نظامی و شمار زیادی از سپاهیان و افراد تابع آنان بودند. این دسته از پناه خواهان که مشتمل بر مغول‌ها و بهادریه^{۳۵} بودند از سمت بیره و حلب نزد ملک ظاهر بیبرس رفتند.^{۳۶} ما از یک منبع درمی‌یابیم که تعداد آنها بیش از ۱۰۰۰ سواره بوده است.^{۳۷} در حالی که دو منبع دیگر شمار آنان را بالغ بر ۱۳۰۰ سوار ذکر کرده‌اند.^{۳۸} آنها به پیروی از گروه قبلی و در پایان سال ۶۶۱ هـ / ۱۲۶۳ م به قلمرو ممالیک مصر وارد شدند.^{۳۹} بیبرس این گروه را نیز با گرمی فراوان که ناشی از تیزبینی خاص سیاسی وی بوده، استقبال کرد. منابع اسامی آنان را بدین صورت ذکر کرده‌اند:

«کرمون، امطغیه (امتغا / امتعا / آغا)، نرکیه (نوکا / آغا / نوکیه)،

جبرک (جبراک / آغا)، قیان (قنان / آغا)، ناسیسه (ناصغیه / ناصغیه)، طیشور

(طبشور)، تاسفیه، هتو، صجتی، نبتو، جرجلان (جوجلان/خوجلا)، اجقرقا، ارقرق (أرقدق)، کرای، صلاحیه (صلاحنه)، متقدم (میقتدم/منقدم/مصدم) و صراغان (صراغان آغا) که سلطان دستور داد آنان را احترام کنند.^{۴۰}

بنا به نوشته‌ی منابع عربی، زمانی که پناه جویان تاتار به او رسیدند، در مقابلش زمین را بوسیدند. سلطان آنها را خلعت داده، اسلام را به ایشان عرضه کرد و همگی به دست او مسلمان شدند.^{۴۱} با این دسته از فراریان و پناهندگان نیز طبق رسومی که سلطان نسبت گروه‌های قبلی در پیش گرفته بود رفتار شد. برای آنان در لوق خانه‌هایی تعمیر شد و در آنجا ساکن شدند.^{۴۲} سلطان دستور داد تا به احترام شان جشن بگیرند و با آنان همانند گروه پیشین برخورد کنند. به بزرگان آنان امارت داده شد، تمامی پناه خواهان اسلام آوردند و همه ی آنان را ختنه کردند.^{۴۳} بنا به نوشته ی العینی طبل‌ها و دهل‌ها برای آنها به صدا درآمدند، ضمن این که زمین‌هایی (شاید اقطاع) برای آنها معین شد و سلطان برای این گروه نماز، لباس و هدیه‌هایی را واجب کرد و مقرر شد که برایشان غذا تهیه کنند.^{۴۴} همان طور که ذکر شد در این موج از پناه جویان، فرماندهان ارشد نظامی و نخبگان سپاهی نیز حضور داشته‌اند. حتی اگر یک سوم از سپاهیان تحت نظر کرمون آغا همراه وی به مصر آمده باشند، ضربه‌ی سختی بر پیکری نیروهای نظامی ایلخانان وارد شده است. وجود بهادریه، به عنوان نخبگان و پیشقراولان نظامی مغول در این گروه فراری، هلاکوخان را با مشکل جدی کمبود جنگجویان ارتشی در سیاست‌های نظامی خویش روبرو ساخت. این امر به خوبی در فرایند تضعیف نیروهای ایلخانی قابل مشاهده است. زیرا به تدریج مغولان پیروزی‌های چشمگیر گذشته‌ی خویش را از دست داده و پشت مرزهای همسایگان خویش اعم از مغول و غیر مغول از حرکت بازایستادند. «انگیزه ی فرار برای این گروه از مغولان مبهم است»^{۴۵}. به نظر می‌رسد اخبار استقبال عالی بیبرس از امواج پیشین، ادعای استقلال طلبی، ناکامی‌های نظامی هلاکوخان از نبرد عین جالوت به بعد نیز، از جمله علل فرار این گروه باشد.

تنها یک سال پس از ورود گروه قبلی فراریان و پناهخواهان، در اواخر سال ۶۶۲ هـ/ ۱۲۶۴ م موجی دیگر از وافدیة از سمت شیراز [فارس]، قلمرو ایلخانان را به سمت سرزمین مصر ترک کردند. این دسته از فراریان و پناهندگان در منابع عربی تحت عنوان «وافدون شیراز» معرفی شده‌اند.^{۴۶} ابن عبدالظاهر، مقریزی و نویری در این باره ذکر می‌کنند که سلطان مصر رسولانی همراه با اعراب خفاجه به ریاست عزالدین ایدمر الاتابکی، به همراه هدایا و نامه ای برای بزرگان عراق و مالک شیراز فرستاد، تا آنها را تحریک کند که بر ضد هلاکو یاغی شوند.^{۴۷} تحریکات سلطان بیبرس و فرستادگانش از یک سو و منازعات داخلی قلمرو هلاکوخان از طرف دیگر، موجب شد تا در ماه جمادی الاخر از سال ۶۶۲ هـ اخباری مبنی بر این که گروهی از سپاهیان شیراز به قصد خدمت به مصر آمده اند به سلطان برسد و او نیز در سوم رجب همین سال برای ملاقات آنان حرکت کرد.^{۴۸} پیش قراول این گروه از وافدیة امیر سیف الدین بکلک / بیکلیک بود که همراه وی سیف الدین اقتبار، جمدار^{۴۹} جلال الدین خوارزمشاه، امراء اتابکیه مانند غلمان اتابک سعد و شمس الدین سنقرجه و یارانش، حسام الدین حسین بن ملاح (میلاح / علاج) امیر عراق^{۵۰}، مظهرالدین وشاح بن شهری و جماعتی از امراء خفاجه بودند.^{۵۱} در این زمان زمامداری دیار فارس پس از فراز و نشیب های فراوان به سلجوقشاه از خاندان سلغریان فارس رسیده بود. البته پیش از این ترکان خاتون همسر ابوبکر^{۵۲} و خواهر علاءالدوله ی یزد به عنوان نیابت سلطنت برگزیده شده بود که سلجوقشاه جهت کنترل اوضاع با او ازدواج کرد تا «مگر بیش گرد فتنه انگیزی نگردهد»^{۵۳}. اشپولر ذکر می کند که سلجوقشاه تا این هنگام در قلعه ای در نزدیکی استخر زندانی بوده است.^{۵۴} بنا به نوشته‌ی تاریخ و صاف وی مردی عیاش بود و یک شب در مجلس شراب بوسیله ی غلامی سر ترکان را از تن او جدا کرد و در این هنگام اغلیک (اغلبک) و قتلغ بیتکچی که از جانب هلاکوخان در شیراز سمت شحنگی داشتند، از این واقعه برآشفته و چون قصد فرار کردند به دست سلجوقشاه کشته شدند.^{۵۵} در این اثنا و در راستای برقراری امنیت و آرامش هلاکو خان سپاهیان را به شیراز اعزام کرد. فرماندهی این سپاهیان به عهده التاجو بود و زمانی که به اصفهان رسید، رسولی

را نزد سلجوقشاه فرستاده و به او گفت که «اگر به خطای خود اقرار کند ایلخان برای او بخشایش طلبد و اگر نه آماده ی پیکار باشد»^{۵۶}. سرانجام درگیری میان دو طرف به وقوع پیوست که سلجوقشاه به همراه بیکلیک (بکلک) یکی از غلامان خود و چند تن دیگر از خواص گریخته و به مرقد قطب الاولیاء شیخ مرشد (شیخ ابو اسحاق کازرونی) تحصن جستند^{۵۷}. سلجوقشاه به دلیل ضخامت جثه موفق به فرار نشد، اما بیکلیک گریخت و به بصره رفت و از آنجا به مصر شد و تا پایان عمر به خوشی بزیست^{۵۸}.

سلطان مصر با این گروه از پناهخواهان به خوبی رفتار کرد و همگی آنان را گرامی داشت^{۵۹}. بیبرس به امراء مقام‌هایی واگذار کرده و امیر سیف الدین بکلک را به امیری طبلخانا برگزید. همچنین یک روستا در شام به عنوان اقطاع به حسام الدین حسین بن ملاح امیر اعراب خفاجه عراق داده شد^{۶۰}. به نظر می‌رسد درگیری به وجود آمده در شیراز و کشته شدن شحنه‌ی مغولان در آن منطقه، یکی از مهمترین دلایل فرار این موج از وافدیّه باشد.

در سال ۶۶۲ هـ / ۱۲۶۴ م علاوه بر وافدی‌هی شیراز یک گروه دیگر از پناه خواهان وارد سرزمین مصر شدند. مقریزی در این خصوص می‌نویسد، در روز جمعه پانزدهم ماه رمضان سال ۶۶۲ هـ از سرزمین شام خبر آمد که عده‌ای از تاتارها، ترک‌ها و اهالی بغداد، قصد آمدن به سرزمین مصر را دارند. پس سلطان دستور داد امراء جمع شوند و آنها را از این خبر آگاه کرد^{۶۱}. به احتمال زیاد، علت حضور این گروه در مصر به خاطر اوضاع آشفته‌ی بغداد بعد از حمله ی مغولان و شرایط نامناسب زندگی ایشان باشد. البته باید خاطر نشان کرد که ممکن است این دسته از باقی ماندگان امواج قبلی وافدیّه باشند و علت فرار آنها نیز مشترک باشد.

همچنین بنا به نوشته‌ی السلوک، در بیست و هفتم ماه شوال ۶۶۲ هـ / ۱۲۶۴ م گروهی از سمت تاتارها آمدند، و سلطان به امراء خفاجه دستور داد به آنها خدمت کنند^{۶۲}. این گروه از پناه خواهان به فاصله‌ی یک ماه از گروه قبلی رسیدند. منابع اطلاعات خاص دیگری در خصوص این موج از وافدیّه بیان نکرده‌اند.

طی سال‌های ۶۶۲ - ۶۶۳ ه نیز یکی دیگر از وابستگان دولت خوارزمشاهی به همراه عده‌ای از نزدیکان و اطرافیان خویش، به عنوان پناهنده‌ی سیاسی نزد سلطان بیبرس پذیرفته شدند. وی فرزند یکی از امراء نزدیک به سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود. منابع او را جلال الدین پسر دواتدار کوچک معرفی کرده اند^{۶۳}. جلال الدین روزی به هلاکوخان گفت که در بغداد و عراق عرب چندین هزار ترک قبیچاق هستند و چون که ایلخان قصد حمله به دشت قبیچاق را دارد «اگر رخصت شود من بروم ایشان را جمع گردانم و بیاورم»^{۶۴}. ایلخان از این حرف جلال الدین خوشحال شد و برلیغ و پایزه به وی داد تا هر چه که او طلب کند، اعم از اسب و سلاح و غیره به او بدهند^{۶۵}. به هر حال جلال الدین پس از جلب نظر هلاکوخان به سمت بغداد رفت و در آنجا سپاهیان را با سخنان خود فریب داد و به بهانه ی زیارت مرقد امیر المؤمنین و امام حسین مردم را کوچ داده و از آب فرات عبور کرد^{۶۶}. وی در این هنگام و در جهت بدبین کردن مردم نسبت به سیاست‌های هلاکوخان سخنانی را اظهار کرد. وی به مردم گفت: «پادشاه شما را می برد بلای خصم کند یا آنجا بمیرید یا نام برآورید، و گفت می اندیشم که ترک دولت مغول باز رهانم»^{۶۷}. وی در ادامه اظهارات خود اشاره کرد که:

«پادشاه شما را به جانب دشت قبیچاق خواهد برد و اگر بالفرض

از این یورش به سلامت مراجعت نمایید به مصاف دیگر نامزد خواهد کرد. شما حسب و نسب مرا می دانید و هر چند ایلخان را با من عنایتی تمام است اما نمی خواهم که شما را علف شمشیر سازند»^{۶۸}.

مؤلف الحوادث الجامعة ذکر می کند که جلال الدین پیش از همه ی این امور:

«به فروش اموال خود از گاو و گوسفند و گاو میش و غیر از آن

آغاز کرد و از اکابر و بازرگانان مالی گزاف وام گرفت و اسب‌ها و دیگر

وسائل سفر عاریت گرفت و چنان نمود که به شکار می‌رود و هم به

زیارت مشاهد، آنگاه مادر را بگرفت و آهنگ مشهد حسین (ع) نمود،

ولی رهسپار شام گردید»^{۶۹}.

به هر ترتیب جلال‌الدین بعد از تحریک اطرافیان‌ش نسبت به سیاست‌های نظامی هلاکو، خطاب به آنان گفت که «من قصد و عزم سرزمین مصر و شام را دارم، هر که با من موافقت می‌کند همراه من بیاید و الا می‌تواند بازگردد، مردم از بیم جان تخلف نمودند و مجموع در رکاب او به مصر و شام رفتند»^{۷۰}. البته ابن فوطی ذکر می‌کند که:

«جماعتی از اصحاب و سپاهیان که نمی‌توانستند با او همراه شوند، بازماندند. چون بازگشتند قراوغا شحنة ی بغداد آنان را بگرفت و بکشت و افراد سپاهی را که در بغداد و واسط و دیگر جای‌ها بودند بگرفت و به قتل آورد»^{۷۱}.

با توجه به این گفته‌ی ابن فوطی مشخص می‌شود که به احتمال زیاد عده‌ای از اطرافیان جلال‌الدین نه همراه وی به مصر رفتند و نه بازگشتند، بلکه در اطراف بغداد و نواحی مختلف نزدیک به آن، یا به صورت گروهی جمع شده بودند و یا این که به صورت پراکنده در آن مناطق سرگردان و آواره بوده‌اند. پس از فرار جلال‌الدین و خیل عظیمی از سپاهیان نخبه و رسیدن این خبر به هلاکوخان، وی به غایت برنجید^{۷۲} و «از غصه و غبن بر خود پیچید و گفت: در عقل هیچ کس نمی‌گنجد که کودکی چنین مرا فریب دهد»^{۷۳}. بنا به گفته مؤلف روضه‌الصفا دشمنی دشمنان و این قضیه هر دو باعث مرگ هلاکو شد^{۷۴}. فرار این گروه از مخالفان ایلخانان به قدری دردناک بوده است که مؤلف الحوادث الجامعه در ابتدای ذکر این واقعه از اصطلاح «نعوذ بالله من سوء التوفیق» استفاده می‌کند^{۷۵}.

البته فرار این گروه از ایلخانان، به سبب اطمینان بیش از حد هلاکو به پیش قراولشان بسیار سخت و دردناک بود. ضمن این که سپاهیان همراه وی برتر و سرآمد بودند، زیرا رشیدالدین فضل‌ا... ذکر می‌کند که جلال‌الدین هنگام فرار «به بغداد رفت و هر که را که سپاهیگری خوب بود به دست آورد»^{۷۶} و این امر همچنان بر کمبود نیروهای ماهر و نخبه‌ی ارتشی ایلخانان می‌افزود. این مطالب دقیقاً مصداق همان نکته‌ای است که، ایلخانان علاوه بر اقدامات بیبرس از بدبختی و خیانت بزرگتری رنج می‌بردند، و آن حرکت معکوس و پشت کردن نیروهای ناسپاس مغول بود که به سمت ممالیک مصر متواری

می‌شدند.^{۷۷} منابع علت فرار این گروه را ذکر نکرده اند. ولی از آنجا که جلال الدین با فروش تمامی اموال خود و فراهم کردن مال فراوان راه مصر را در پیش گرفته بود، به نظر می‌رسد که وی از پیش توافقاتی را با سلطان مصر انجام داده و تحت تأثیر تحریکات او قرار گرفته بود. ضمن این که او از وابستگان نزدیک به دربار خلیفه ی مقتول بوده است و همین می‌تواند عاملی برای مخالفت با هلاکوخان باشد.

در ادامه ی تحرکات پناهخواهان، رابرت ایروین به یکی از امواج مهّم وافدیّه در سال ۶۶۸ هـ / ۱۲۶۹م اشاره می‌کند. وی معتقد است یکی از معروفترین، با نفوذترین و قدرتمند ترین روحانیون و اندیشمندان سیاسی قرون میانه به نام ابن تیمیه، که در ۱۲۶۳م در حران متولد شده بود، به ناچار از حضور مغولان، در سال ۱۲۶۹ م به همراه خانواده اش مجبور به فرار شد و ادامه ی دوران زندگی خویش را در دمشق گذراند.^{۷۸} به نظر می‌رسد علاوه بر اوضاع آشفته ی قلمرو ایلخانان و جنگ و خونریزی های متداوم، اقدامات اصلاحی ملک ظاهر بیبرس (که در مقاله ی حاضر نمی‌گنجد) در مصر نیز از علل اصلی فرار این گروه باشد.

تنها چهار سال پس از فرار خاندان ابن تیمیه و در سال ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۳ م، یکی از امرای پیشین سلطان جلال الدین خوارزمشاه به سمت قلمرو ممالیک مصر فرار کرد. بنا گفته ی مقریزی:

«امیر شمس‌الدین بهادر بن ملک فرج در سال ۶۷۲ هـ از نزد تاتارها به سوی ملک ظاهر بیبرس گریخت. او در ابتدا امیر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود و سمیسط را در اختیار داشت. بعد از درگذشت جلال‌الدین قلعه ی کیران و تعداد زیادی از قلعه ها در ناحیه ی نخجوان را طی کرد و سپس به سرزمین سلجوقی‌های روم رسید. او با سلطان بیبرس مکاتبه کرد و در نهایت در بیره حاضر شد و بعد از آن به دمشق نزد ملک ظاهر رفت»^{۷۹}.

سلطان مصر، امیر شمس الدین بهادر را همانند دیگر امراء فراری پیش از او پذیرفت، او را احترام کرد و در مصر امیری بیست سوار را به او داد^{۸۰}. ممکن است ورود و پذیرفته شدن نه چندان مشکل امواج پیشین وافدیّه به مصر و ادعای استقلال طلبی امیر شمس الدین بهادر نسبت به ناحیه ای که پیش از این در آن حکمرانی می کرده است از مهمترین عوامل فرار وی بوده باشد.

با ادامه ی تحرکات امواج وافدیّه و مستأمنین، یکی از برجسته ترین، تأثیرگذارترین و در عین حال مهمترین امواج فراری و پناهنده که گروهی از امراء، بزرگان، فرماندهان، صاحب منصبان و ولایت داران ناحیه ی روم بودند، در سال ۶۷۴ هـ به سوی مصر گریختند. آنان در مدت کمتر از یک سال و بدون هیچ تأخیری سپاه نیرومند سلطان بیبرس را برای حمله به منطقه ی دست نشانده ی ایلخانان [یعنی قلمرو سلاجقه ی روم] تحریک کردند. در واقع در نتیجه ی تحرکات وافدیّه در سال ۶۷۴ هـ / ۱۲۷۶ م، گروهی مشتمل بر صد نفر از امراء روم به پیش قراولی ضیاءالدین پسر خطیر^{۸۱} و همراهی پسر پروانه، نایب سلطنت سلجوقی روم، و حاکم دست نشانده ی ایلخانان^{۸۲} در آن ناحیه به سمت شام فرار کردند و نزد رکن الدین بندقدار حاضر شده و او را برای حمله به روم تحریک کردند^{۸۳}. آقسرایبی در این خصوص ذکر می کند:

« معین الدین پروانه و صاحب فخرالدین عزم اردو کردند، القصه اولاد خطیر چون میدان ملک خالی یافتند گوی مخالفت در انداختند و قدم عصیان در کوی طغیان نهادند و دیگر سودایی که در خفیه پخته بودند اگر چه هنوز خام بود فرو ریختند، با جماعتی از سپهسالاران باستمداد لشکر شام بر مقاومت لشکر مغول قیام نمودند و اول شرف الدین برادرش ضیاءالدین را برسالت بخدمت ملک ظاهر پادشاه شام بطلب لشکر روان کرد»^{۸۴}.

ویری از افراد دیگری که در این موج از وافدیّه حضور داشتند نام می برد:

«سلطان غیاث الدین صاحب روم که با سلطان مصر مکاتبی نیز داشته است، امیرحسام الدین بینجار و پسر او بهاء به همراه فرزندانش و تعداد دوازده نفر از امیران، امیر بهاءالدین بهادر و فرزندش احمد، امیر سیف الدین حیدر بیگ صاحب ابلستین و امیر مبارز الدین سواربن جاشنکیر و جماعتی از امراء روم که سلطان آنها را ملاقات کرد. ملک ظاهر آمدن آنان به همراه خانواده و فرزندانشان را گرامی داشت و هر کدام از امراء روم که به مصر رسیده بودند را به سپاه و اسب هایی مجهز کرد»^{۸۵}.

فرار این موج از سرزمین سلجوقیان روم^{۸۶} و اقدام ایشان در تحریک بیبرس برای حمله به متصرفات ایلخانان، یکی از اسفبارترین نتایج خیانت‌های وافدیة مستأمنین را برای ایلخانان رقم زد. رهاوردی که باعث شکست سنگین مغولان در صحرای ابلستان/ ابلستین مقابل ممالیک مصر شد و امراء مغول، طوغو و ارغتو پسران ایلکا نویان و تودان پسر سود و نویان برادر سونجاق، هر کدام با یک تومان (ده هزار نفر) سپاهی، در دهم ذی القعدة ی سال ۶۷۵ هـ / پانزدهم آوریل ۱۲۷۷ م، در تقابل با مصریان شکست سختی خورده و بسیاری از آنان اسیر و یا کشته شدند^{۸۷}. از مهمترین علل فرار این گروه، تحرکات استقلال طلبانه ی سلجوقیان روم و عده ای از فرماندهان و حاکمان نواحی گوناگون بود که به عنوان دست نشانده ی مغولان در نواحی روم و اطراف آن به کار گماشته شده بودند. آقسرایی جدا از فراریان گروه قبلی (روم) که به سمت شام حرکت کردند، به گروه دیگری از وافدیة به ریاست بیجر بهادر اشاره می‌کند. وی ذکر می‌کند، بیجر بهادر از آن امرای اکراد بود و به همراه سلطان جلال الدین خوارزمشاه به جنگ سلطان علاءالدین به روم آمده بود که بعد از شکست لشکر خوارزمی در روم مانده و اکنون قصد سرزمین شام را کرده بود.

«وی که سپهدار دیار اطراف بکر بود، واجب یک ساله مقررات و متوجهات ولایت دیار بکر بهانه‌ی عزم اردو در حوزه‌ی حصول آورد،

ناگاه مخالفت نمود و با لشکر آنجانب با کوس و نقاره و علم و برک تمام عزم دیار شام کرد و اول باعث خلاف و اختلاف و دلیل دیگر امراء بدان دیار او بود»^{۸۸}.

آن طور که از گفته های مؤلف تاریخ سلاجقه استنباط می شود، بهادر مال و ثروت فراوانی را همراه خود به مصر برده بود. چنان که مقرری، حقوق و درآمد یک سال دیار بکر که احتمالاً بسیار زیاد بوده است، به همراه خود روانه ی مصر کرده است. این برای اولین بار نبود که ملک ظاهر علاوه بر بدست آوردن نیروی باد آورده ی نظامی، ثروت کلانی را نیز صاحب می شد.

شکست نیروهای آباقاخان در نبرد البستان، اوضاع متشنجی را در قلمرو ایلخانان به وجود آورده بود. در همین زمان یکی از مشایخ معروف قلمرو ایلخانی، به سوی مصر فرار می کند. فخر الدین ابراهیم از نواحی همدان بود و به شیخ عراقی شهرت داشت. وی پیش از این به همراه جمعی از قلندران به مولتان نزد شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی به درجه ی کمال رسیده بود، تا جایی که شیخ یکی از دختران خود را به عقد وی درآورد و او را کبیر الدین لقب داد.^{۸۹} شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاءالدین به زیارت حرمین شریفین رفته و از حجاز راه روم را در پیش گرفت و به درس شیخ صدرالدین قوینوی مشرف شد. معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود، شیفته ی جمال او شده و برای وی در توقات خانقاهی ساخت و هر روز به ملاقات او می رفت. تا این که شیخ بعد از قتل معین الدین پروانه از روم به مصر شتافت و سلطان نسبت به او ارادت تمام پیدا کرد.^{۹۰} توجه بیش از حد پروانه به شیخ باعث شد تا او برای مدتی نزد فرمانروای روم بماند. اما بعد از کشته شدن معین الدین پروانه توسط آباقاخان، فخر الدین ابراهیم نیز همانند بسیاری دیگر، شاید از ترس جان خود یا متزلزل شدن موقعیتش به مصر فرار کرد. البته ممکن است که شیخ تمایلات اسلامی نیز داشته و به همین خاطر سرزمین مسلمان نشین مصر را به عنوان مأمنی مناسب جهت امان خواهی خویش یافته است.

پس از شیخ عراقی، دیگر مهاجر برجسته و قابل توجه تحت نفوذ ملک ظاهر بیبرس، خدیر المهرانی بود، که از بلاد عراق به درون سرزمین های مملوک فرار کرده بود.^{۹۱} رابرت ایروین ذکر می کند که او به خاطر همخوابی با دختر یکی از امیران جزیره ی ابن عمر اخته (خواجه) شده بود، و برای فرار از این رسوایی به سمت حلب گریخت و از آنجا خود را به دمشق رساند.^{۹۲} این علت اخیر برای فرار و پناهندگی در مصر بسیار جالب به نظر می رسد. زیرا بر خلاف فراریان گذشته، گریختن وی نه به سبب نزاع و اختلاف نظامی و نه به خاطر استقلال طلبی و غیره رخ داده است. بلکه این بار یک عامل اجتماعی و فساد اخلاقی باعث گرایش به سمت مصریان شده بود.

با پایان یافتن دوران سلطنت ملک ظاهر بیبرس و سپری شدن دوران کوتاه پادشاهی دو سلطان دیگر، سیف الدین قلاوون در مصر به سلطنت رسید.^{۹۳} در زمان او یکی از شحنگان مغول به سمت مصر گریخت. بدین صورت که بعد از شکست ایلخانان در نبرد حمص اول در مقابل قلاوون در سال ۶۸۰ هـ:

«أباخان یکی از امرای خود را که شحنةی جزیره بود، به قتل برادر خویش منگو تیمور متهم کرد. او از آنجا بگریخت و در این هنگام سلطان قلاوون لشکری به ناحیه ی موصل فرستاد و مسلمانان به سنچار رسیدند و آن امیر مغول را یافتند. سلطان قلاوون نام وی را در دیوان نوشت. او بسیاری از اخبار مغول را نقل کرده است»^{۹۴}.

تحركات امواج وافدیة در عصر احمد تکودار، ارغون خان، گیخاتو و بایدو:

با تداوم تحركات امواج وافدیة، پس از به سلطنت رسیدن احمد تکودار، یکی دیگر از گروه های وافدیة در سال ۶۸۱ هـ / ۱۲۸۲ م، قلمرو ایلخانان را به سمت سرزمین مصر ترک کردند. نویری به فرار گروهی از مغولان به همراه فردی به نام شیخ علی، منسوب به اولاد طایفه ی اویراتیة ی^{۹۵} مغول اشاره می کند که به سمت شام و سپس مصر گریخته اند و سلطان به خوبی از ایشان استقبال کرده است.^{۹۶} مؤلف نهاییه الأرب، همراهیان شیخ علی

را سه برادر به نام های أقوش، تمر و عمر و همچنین فردی به نام جویان و همراهانش ذکر می‌کند. سلطان برخی از آنها را در زمره ی خواص خود قرار داد و به اماره منتقل کرد. شیخ علی به دلیل انجام برخی رفتارها و اعمال زندانی شد و أقوش نیز به سرنوشت او دچار شد. تمر و عمر نیز تا پایان زندگانی خویش در خدمت سلطان بودند.^{۹۷} بدر الدین عینی، سال وقوع این حادثه را ۶۸۱ هـ آورده است.^{۹۸} به احتمال زیاد، دربند کردن شیخ علی به خاطر گرایشات صوفیانه ی وی بوده است. زیرا نویری هنگام توضیح در خصوص چگونگی فرار شیخ علی ذکر می‌کند که وی دارای کراماتی بوده و اسباب ریاضت و بریدن از دنیا را فراهم می‌کرده است.^{۹۹}

آیالون به شکلی بسیار کوتاه و مختصر دومین گروه وافدیّه در زمان سلطان احمد تکودار را به این صورت ذکر می‌کند که، در سال ۶۸۲ هـ، نوزده / ۱۹ سواره نظام به همراه خانواده هایشان وارد مصر شدند.^{۱۰۰} چگونگی آمدن این گروه به مصر و علت آن نیز ذکر نشده است.

با پایان یافتن دوران سلطنت احمد تکودار و به تخت نشستن ارغون خان تحرکات و اقدامات گروه‌های فراری و پناهنده سست گردید. آن طور که از بررسی منابع بر می‌آید، به نظر می‌رسد که گروه‌های فراری و پناهجو در محدوده‌ی زمانی حکومت ایلخان جدید، هیچ گونه تحرک و موجودیتی نداشته‌اند. نگارنده معتقد است، در این دوره تحرکات مرزی قابل توجهی میان ایلخانان و ممالیک صورت پذیرفته است و به همین جهت منابع اشاره ی خاصی به افراد یا گروه‌های فراری در این دوره نکرده‌اند. تقریباً این جریان در دوره ی کوتاه مدت سلطنت گیخاتوخان و بایدوخان نیز به وقوع پیوست. زیرا افراد و امواج فراری در این دوره ی زمانی نیز فعالیت بسیار محدودی داشته‌اند. اگر نسبت به اشاره ی ابن کثیر در خصوص تنها موج وافدیّه ی مغول مشتمل بر سیصد سواره نظام در سال ۶۹۱ هـ در دوران سلطنت گیخاتوخان^{۱۰۱} بی‌اعتنا باشیم، می‌توان زمان سلطنت گیخاتو و بایدو را نیز همانند زمان ارغون خان به عنوان دوره ی ایستایی و توقف در حرکت امواج وافدیّه، فراریان و پناه خواهان نام برد. زمان دقیق، چگونگی و علت مخالفت

این گروه نیز بیان نشده است. نکته‌ی قابل تأمل اینجا است که، نگارنده با توجه به بررسی بیشتر منابع مربوط به این دوره، نتوانست اطلاعات دقیق تری در خصوص این گروه از فراریان به دست آورد. این کثیر نیز جز اشاره ای کوتاه به این موج از فراریان، گزارش قابل توجه دیگری را ارائه نمی‌کند.

تحركات امواج وافدیة در عصر غازان خان، اولجایتو و ابوسعید:

در دوران سلطنت غازان خان شاهد تحولی شگرف در حرکت امواج وافدیة و مستأمنین مغول می‌باشیم. یک موج خاص از این گروه‌ها در طول سلطنت غازان خان، در اواخر قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی، از قلمرو ایلخانان به سمت مرزهای قلمرو ممالیک مصر گریختند. این دسته‌ی اخیر از موارد نادر فراریان و پناه جویان مغول به دربار ممالیک هستند، زیرا آنان جزء وسیع‌ترین و در عین حال جالب توجه‌ترین امواج وافدیة‌ی مغول محسوب می‌شوند. چگونگی شکل‌گیری این موج از وافدیة به این صورت بود که گروهی موسوم به طایفه‌ی اویراتیة (اربدانیة)^{۱۰۲} با فرماندهی طرغای (طرغیة یا طوقای گورکان، شوهر دختر منکو تیمور پسر هلاکوخان) به سمت مصر فرار کردند و به سلطان زین الدین کتبغا پناهنده شدند^{۱۰۳}. ورود این گروه از مغولان به شام در منابع عربی تحت عنوان «الوافدین العویراتیة» ذکر شده است^{۱۰۴}. منوچهر مرتضوی این واقعه را تحت عنوان مشتعل گشتن آتش زیر خاکستر، که همان خصومت دیرینه‌ی میان دولت ایلخانی و سلاطین مصر و شام می‌باشد، بیان کرده است^{۱۰۵}. این گروه اخیر یکی از برجسته‌ترین امواجی است که به شکل طایفه‌ای و در مقیاس بسیار وسیع جمعیتی اقدام به فرار کرده است.

طایفه‌ی اویرات به رهبری طرغای، قلمرو ایلخانان را به سمت سرزمین مصر ترک کردند. بنا به گفته‌ی ابن خلدون، طراغای هنگامی که میان بغداد و موصل بود، «نزد کتبوغا کس فرستاد و اجازت خواست تا به او بپیوندد»^{۱۰۶}. سلطان کتبغا نیز همانند سلاطین پیشین ممالیک، از شنیدن خبر مخالفت این گروه با ایلخانان و حضور آنان در مصر خوشحال شد

و خود را برای استقبال از آنها آماده کرد. در هنگامه‌ی مکاتبات طرغای و سلطان کتبغا، ایلیخان قدرتمند و تازه به تخت نشست در ایران نیز بیکار ننشست. غازان خان برای دستگیری طرغای و بزرگان قبیله‌ی اویرات، هشتاد سوار را به فرماندهی یکی از سرداران خویش به نام قطغو به تعقیب آنان فرستاد.^{۱۰۷}

با پیروزی موفقیت آمیز فراریان در مقابل مغولانی که از جانب غازان خان گسیل شده بودند، راه از وجود مخالفان آنان هموار گردید و تمهیدات وصول این گروه برای رسیدن به مصر فراهم شد. ملک عادل کتبغا که اهمیت زیادی به کار این گروه از فراریان می داد، به نایب السلطنه‌ی دمشق، امیر علم الدین سنجر الدواداری (دواتدار) و همچنین به امیر شمس الدین سنقر الأعسر و امیر شمس الدین قراسنقر منصوری در مصر و امیر سیف‌الدین حاج بهادر حاجب نوشت که برای ملاقات آنها آماده شوند.^{۱۰۸} به هر ترتیب:

«در روز دوشنبه ۲۳ ربیع الاول سال ۶۹۵ هـ / ۱۲۹۶ م، این گروه

پناهخواه به سرپرستی طرغای و به همراهی بزرگانی چون الوص و ککبای و همچنین بزرگان طایفه‌ی اویراتیه که در مجموع ۱۱۳ نفر بودند^{۱۰۹}، به دمشق رسیدند و در آنجا توقف نمودند. نایب السلطنه سنجر دواتدار و امیران با آنها ملاقات کردند و به خاطر رسیدن آنان جشن بزرگی برپا کردند. امیر شمس الدین قراسنقر به پیشواز آنها رفت و امیر سیف‌الدین حاج بهادر حاجب نیز به آنها توجه زیادی کرد تا این که به دربار سلطان رسیدند. امیران در احترام و نیکی به آنها مبالغه و زیاده روی کردند و به پناهخواهان هدایایی نیز داده شد»^{۱۱۰} و «از پی آنان دیگر افراد قومشان به مصر در آمدند»^{۱۱۱}.

در واقع آنچه که بیش از هر چیز دیگر در خصوص این گروه از فراریان برجسته می‌نماید، تعداد و شمار جمعیت آنان است. بنا بر آنچه که نویری ذکر می کند، تعداد این گروه بالغ بر هجده / ۱۸ هزار نفر [خانواده] بوده است^{۱۱۲}. رشید الدین فضل ا...، شمار این گروه را با جمله‌ی «هزاره‌های اویرات» بیان می کند^{۱۱۳}. مؤلف کتاب تاریخ مغول،

جمعیت این موج از وافدیة را «قریب ده / ۱۰۰۰۰ نفر مغول از طایفه ی اویرات» ذکر کرده است^{۱۱۴}. آیالون، با استناد به چند منبع عربی شمار این گروه را، ده / ۱۰۰۰۰ یا هجده / ۱۸۰۰۰ هزار نفر آورده است^{۱۱۵}. نکته ی جالب اینجا است که بنا به گفته ی ابن خلدون و نویری: «در راه جماعت کثیری از آنان مرده بود»^{۱۱۶}.

در تحلیل و بررسی علل فرار این گروه از پناه جویان، از جنبه ی سیاسی و حکومتی می توان دریافت که کینه ی غازان خان در انتقام گرفتن از طرغای و کشتن وی بسیار مؤثر بوده است. زیرا طرغای و پسرش بایدو در کشتن گیخاتو پسر عم غازان خان با هم متحد شده بودند و زمانی که غازان خان به پادشاهی رسید، طرغای از ترس انتقام سلطان تازه به تخت نشسته و نجات جان خود به سمت ممالیک فرار کرد^{۱۱۷}. علاوه بر این تحرکات منفی اویرات ها بر علیه ترکمن های ساکن ناحیه ی دیاربکر و مقابله ی غازان خان با این اقدامات نیز از دیگر عوامل فرار این موج از وافدیة محسوب می شود^{۱۱۸}. همچنین برخی ذکر کرده اند که ممکن است علت فرار کافران اویراتیه، در نتیجه ی اعلام تغییر کیش غازان به اسلام باشد^{۱۱۹}. در این خصوص نگارنده معتقد است با توجه به این که غازان خان در سال ۶۹۴ هـ اسلام پذیرفت^{۱۲۰} و فرار اویرات ها با تأخیر یک ساله پس از آن صورت می گیرد، بنابراین اسلام پذیری غازان خان تأثیر چندانی در فرار این گروه نداشته است. ضمن این که وافدیة ی اویرات، نزد ممالیک اسلام را پذیرفتند^{۱۲۱}. بنابراین به نظر می رسد این علت اخیر در مقایسه با دو عامل نخست چندان برجسته و قابل طرح نباشد.

این گروه از فراریان و پناه جویان نیز همانند امواج پیشین وافدیة در مناطق خاصی اسکان داده شدند. عده ای از آنها به سمت سواحل شام برده شده و در منطقه ای به نام عثلیث مستقر شدند، و برخی دیگر نیز توسط امیر علم الدین سنجر الدواداری در نزدیکی ناحیه ی مرج، سکنی گرفتند^{۱۲۲}. آیالون ذکر می کند، جدا از بزرگانی که به همراه طرغای در مصر ساکن شدند، بقیه ی قبیله به همراه دام و احشام و گاو و گوسفندان خود به مناطق ساحلی فرستاده شدند و در «عثلیث» و حواشی آن ساکن شدند. علاوه بر این تعدادی نیز در ناحیه ی «قاقون» و «البقاع» در جنوب شام ساکن شدند^{۱۲۳}. نکته ی جالب توجه در

خصوص بر خورد مصریان با این گروه این است که آنان در راه رسیدن به محل سکونتشان در ساحل دریا و در حین عبور از نواحی مختلف از وارد شدن به شهرها منع شده بودند، تا جایی که برای خرید و فروش بازارها را به سوی آنها می بردند^{۱۲۴}، و فروشندگان به بیرون از شهر نزد آنان می رفتند.

تنها دو سال پس از حرکت وسیع و غافلگیر کننده ی وافدیه ی اویرات، ضربه ی سخت دیگری بر پیکره ی حکومت ایلخانان وارد گشت. این بار در سال ۶۹۷ هـ / ۱۲۹۸ م، امیری از ناحیه ی روم به نام سولامش (سلامش / سولمیش) علم طغیان برافراشت و جهت سرکوبی غازان خان، با ممالیک مصر متحد گشته و به لاجین، سلطان مصر پناهنده شد.

منابع در خصوص شورش سولامش ذکر کرده اند که،

« سلامش بن أفاک بن بیجو^{۱۲۵} امیری در بلاد روم بود و یک

تومان (ده هزار نفر) لشکری و سپاهی در خدمت داشت. از غازان خان

بیمناک شده بود و نزد لاجین کس فرستاد و از او خواست که بدو

پیوندد»^{۱۲۶}.

سلامش پیش از این توسط غازان خان به آسیای صغیر فرستاده شده بود تا از آن سمت به مصر و شام یورش برد، ولی وقتی وارد منطقه شد و اوضاع را ناآرام دید، بهره جست و از ممالیک استمداد طلبید. در واقع حرکت استقلال طلبانه ی سولامش به این صورت آغاز شد که وی با استفاده از اوضاع نا آرام منطقه و برف سنگینی که موجب بسته شدن راه ها شده بود، احوال اردوی ایلخانان را دگرگون دید و «بنابراین مقدمه با اقبال و طاشتمور و جمعی اتفاق کرد و ناگاه باینجار و بوجقور (نمایندگان ایلخان) را بگرفت و بکشت و مخالفت آغاز نهاد»^{۱۲۷}.

امیر الامرای روم برای نابودی غازان خان و در جهت رسیدن به اهداف استقلال طلبانه ی خویش، از اطراف شام گروه های مختلف را دعوت کرد و لشکری فراهم آورد. بدین صورت که «اوباش بی قیاس را گرد کرد تا قرب پنجاه هزار سوار کار بر وی جمع شدند و شامیان بمدد بیست هزار متقبل شدند»^{۱۲۸}. ایلخان برای دفع این طغیان، امیر چوپان،

قتلغشاه و سوتای را به همراه سپاهیانی اعزام کرد و در بیست و چهارم رجب سال ۶۹۸ هـ / ۱۲۹۹ م، دو لشکر در صحرای ارزنجان با یکدیگر روبرو گشته و درگیر شدند. در نهایت سولمیش شکست خورد و منهزم به جانب دیار شام بیرون رفت.^{۱۲۹} بنا به گزارش ابن خلدون و نویری، سلامش بعد از شکست خوردن در برابر مغولان و پراکنده شدن سپاهیان، زن و فرزند خود را رها کرد و به سمت مصر گریخت و پادشاه مصر، لاجین نیز لشکری را در اختیار او گذاشت تا برگشته و زن و بچه ی خود را بیاورد. اما هنگامی که به سیس (مرکز ارمنستان صغیر، متحد ایلخانان) رسید، سپاهیان مغول طی نبردی او را شکست دادند و سلامش به یکی از دژها پناه برد. «او را از آن دژ فرود آوردند و فردی را نزد غازان خان فرستادند و زمانی که ایلخان بر سلامش دست یافت، او را به همراه امراء روم و یک امیر مصری که با وی متحد گشته بودند به قتل آورد»^{۱۳۰}. اما برادر سلامش، قطقطو، با همه ی لشکریانی که با او بودند در مصر ماندند و در زمره ی سپاهیان ممالیک قرار گرفتند و به آنها اقطاع داده شد.^{۱۳۱} علت فرار سلامش به مصر، به خاطر اوضاع متشنج آسیای صغیر و عدم دسترسی غازان خان به آن مناطق [به خاطر بسته شدن راه ها در نتیجه ی بارش زیاد برف] بود. ضمن این که به نظر می رسد استقبال گرم ممالیک از امواج گسترده ی وافدیة ی اویرات نیز به عنوان عاملی محرک در فرار سلامش و پناهندگی وی به مصر مؤثر باشد. علاوه بر این ادعای استقلال طلبی سلامش نیز مورد توجه است. در نهایت ذکر این نکته ضروری است که با پذیرفته شدن سلامش نزد لاجین کینه ی ایلخانان و ممالیک نسبت به یکدیگر بیشتر گردید و بنا به گفته ی منابع «سبب شد که میان غازان و مصریان فتنه ها پدیدار شود»^{۱۳۲}.

در ادامه ی حرکت زنجیره ای و به هم پیوسته ی امواج وافدیة و با پایان یافتن دوران سلطنت غازان خان، در سال اول سلطنت اولجایتو (۷۰۳ - ۷۰۴ هـ / ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ م)، حدود دویست تن از شخصیت های مغولی که در میان آنان چهار تن از امیر آخوران^{۱۳۳} غازان خان نیز بودند، به مصر پناهنده شدند.^{۱۳۴} آنان به علت اختلافات داخلی و از بیم سلطان الجایتو به مصر گریخته بودند.^{۱۳۵} علاوه بر این در ابتدای سال ۷۰۴ هـ / ۱۳۰۵ م، که

اوایل سلطنت سلطان الجایتو نیز به شمار می‌آمد، نزدیک به ده تن از امرای مغول که در میان آنان امیر بدرالدین جنگی بن البابا حاکم شهر آمد نیز حضور داشت، به علت اختلافات داخلی و از بیم اولجایتو گریختند و به ممالیک پناهنده شدند و از سوی ملک ناصر به خوبی مورد استقبال قرار گرفتند. این امر باعث رنجیدگی خاطر اولجایتو از ممالیک شد.^{۱۳۶} نکته‌ی قابل توجه اینجاست که منابع فارسی از جمله قاشانی در کتاب تاریخ اولجایتو و نیز مآخذ فارسی، مطلبی در خصوص این موج از وافدیّه ذکر نکرده‌اند. به هر حال این گروه نیز با گریختن خود بر آتش اختلافات میان ایلخانان و ممالیک دامن زدند.

به تخت نشستن سلطان ابوسعید پس از اولجایتو مصادف با افت تحرکات امواج وافدیّه و به پایان رسیدن اقدامات فراریان و پناهخواهان در دوره‌ی حکومت ایلخانان بود. در زمان ابوسعید تنها می‌توان به دو گروه از وافدیّه و مستأمنین اشاره کرد. آیالون در این باره از یک موج وافدیّه‌ی سیصد نفری به همراه زن و بچه‌هایشان در ۷۱۷ هـ سخن به میان آورده است.^{۱۳۷} منابع اطلاعات دیگری در خصوص این گروه ذکر نکرده‌اند.

همچنین در نیمه‌ی اول سلطنت ایلخان ابوسعید نیز، امیر تیمورتاش پسر امیر چوپان علم طغیان علیه ایلخانان را برافراشت و به ممالیک مصر پناهنده شد. تیمورتاش از آخرین مهره‌های امواج وافدیّه‌ی ایلخانان بود که نزد ممالیک مصر گریخت. امیر تیمورتاش والی و نائب السلطنه‌ی ایلخانان در آسیای صغیر بود و در اکثر لشکرکشیهای چوپان در داخل و خارج از قلمرو ایلخانی شرکت داشت. به عنوان نمونه، در لشکرکشی اولجایتو به شام در ۷۱۲ هـ نام امیر تیمورتاش هم جزو امرای شرکت کننده در این تهاجم ثبت شده است.^{۱۳۸} پس از جلوس ابوسعید بر تخت ایلخانی، حکومت تیمورتاش در روم تأیید شد. وی با برقراری نظم و رعایت عدل و انصاف، آرامش را در این خطه فراهم ساخت.^{۱۳۹} امیر تیمورتاش در سال ۷۲۲ هـ در مخالفت با ابوسعید، در صدد تأسیس حکومت مستقل به نام خود در آسیای صغیر برآمد.^{۱۴۰} وی برای این که حکومت سلطان ابوسعید را واژگون سازد و بر روم و عراقین سلطنت کند، با ممالیک مصر روابط دوستانه

برقرار کرد و از ملک ناصر در این خصوص استمداد طلبید^{۱۴۱}. به هر حال ابوسعید، امیر چوپان را برای سرکوب شورش تیمورتاش به روم فرستاد. تیمورتاش تصمیم به مقاومت در برابر پدر گرفت، اما طی نبردی مغلوب گردید. علتش پیوستن اکثر سپاهیان به سوی امیر چوپان بود. امیر چوپان محرکان و مسببان این اعمال پسرش، از جمله امیر سوکارچی و نجم الدین طبسی قاضی روم را به قتل رساند و سایر اطرافیان و مشوقان تیمورتاش هم به شام و قلمرو ممالیک گریختند^{۱۴۲}.

پس از چندی بار دیگر تیمورتاش بر علیه سلطان ابوسعید شورش کرد. تیمورتاش در سال ۷۲۸ هـ / ۱۳۲۹ م به دمشق رسید و از آنجا به همراه یکصد سوار عازم مصر شد و چون به قاهره رسید، ملک الناصر از او به گرمی استقبال کرد و وی را اکرام نمود و هدایای بسیار گرانبهایی بین طرفین رد و بدل شد^{۱۴۳}. به این ترتیب، بار دیگر ممالیک یکی از امرای برجسته ی دولت ایلخانی را به پناهندگی پذیرفتند. هر چند که این پناهندگی سیاسی چندی به طول نینجامید و با کشته شدن تیمورتاش، تا حدی روابط شصت ساله ی سرشار از خصومت و درگیری میان ایلخانان و ممالیک نیز به پایان رسید.

منابع در خصوص علت مخالفت امیر تیمورتاش با ابوسعید دلایل مختلفی را بیان کرده اند. مؤلف تاریخ گزیده، معتقد است که وی «از خوف پادشاه روم بگریخت»^{۱۴۴}. در حالیکه حافظ ابرو «پیدا شدن داعیه ی لشکر کشیدن به جانب سلطان ابوسعید و مسخر گردانیدن ممالک عراقین و خراسان در باطن تیمورتاش» را علت عصیان و سرکشی وی می داند^{۱۴۵}. ابن خلدون، وصول خبر کشته شدن امیر چوپان به پسرش دمرdash (تیمورتاش) در بلاد روم را عامل ترس و فرار وی ذکر کرده است^{۱۴۶}. به هر حال ادعای استقلال طلبی تیمورتاش در جهت دسترسی به ایران و دیگر نواحی، بعلاوه ی کشته شدن پدر او امیر چوپان و همچنین درگیری های وی در نواحی روم و خراب کاری های او در مناطق تحت تصرفش، مقدمات فرار وی نزد ممالیک را فراهم کرد. بعد از فرار تیمورتاش

«رسولان ابوسعید از پی او به مصر بیامدند و پیام آوردند که

حکم خدا را درحق او اجرا کنند. به این ترتیب این عمل شد، و از آن

پس رشته های دوستی میان آن دو استوارتر گردید میان دو خاندان مصاهرت به وجود آمد»^{۱۴۷}.

به این صورت که سلطان ملک الناصر، تیمورتاش را در کار سلطنت مصر از خود سزاوارتر دید و مردم را خواهان او یافت، بنابراین «بترسید و بر او زینهار خورد و او را در شوال ثمان و عشرين بکشت و سرش پیش سلطان ابوسعید فرستاد»^{۱۴۸}. با پایان یافتن کار امیر تیمورتاش و بهبود روابط میان طرفین، قرار داد صلحی به سال ۷۲۳ هـ / ۱۳۲۳ م میان ایلخانان و ممالیک منعقد گردید^{۱۴۹} و بدین ترتیب تحركات امواج وافدیّه در دوران حکومت ایلخانان به پایان رسید.

نتیجه گیری:

نگارنده بر آن است، در برداشتی کلی و نگرشی توأم با احتیاط بیان کند که نزدیک به ۲۴ / بیست و چهار موج بزرگ و کوچک وافدیّه و مستأمنین [فراریان پناهخواه] در کل دوران حکومت ایلخانان مغول، از قلمرو آنها به سوی حدود و ثغور مملکتی مملوکان مصر گرایش پیدا کردند. شمار تخمینی و احتمالی بیست / ۲۰ تا بیست و پنج / ۲۵ هزار نفری وارد شده به قلمرو مملوکان در کل دوران حکومت ایلخانان، موجبات تغییرات و تأثیرات فراوانی را فراهم آوردند. این شمار و تعداد، با توجه به این که بیشتر گروه ها همواره با خانواده، فرزندان، همراهیان، وابستگان و غیره به سمت مصر می گریختند، چندان زیاد به نظر نمی رسد. تغییرات، تحولات و دگرگونی های ناشی از ورود وافدیّه به مصر آن چنان وسیع و گسترده است که خود نیاز به پژوهشی مستقل دارد. البته نگارنده در این خصوص نیز مطالبی را جمع آوری نموده است که مجال ارائه ی آن در مقاله ی حاضر ممکن نبود.

یکی از مباحث مطروحه در پژوهش حاضر، بررسی علل سرکشی و فرار امواج وافدیّه به مصر می باشد. با توجه به بررسی های صورت گرفته بوسیله ی نگارنده مشخص شد که عوامل متعددی در فرار و پناهندگی نیروهای مغول به قلمرو ممالیک دخیل بوده

است. پژوهشگر در این خصوص معتقد است: درگیری های داخلی حکومت ایلخانان جهت تثبیت قدرت در چارچوب مرزهای سیاسی ایران (به خصوص با بازماندگان دولت خوارزمشاهی)، جنگ های پی در پی داخلی و خارجی و نبود اتحاد میان نیروهای حکومتی، تحرکات برخی از دول، اقوام و گروه های قدرت طلبی که با به قدرت رسیدن ایلخانان و ممالیک قدرت پیشین خود را از دست داده بودند (خوارزمشاهیان، اولوس جوجی و سلجوقیان روم)، دخالت های اعراب بیابان نشین بنی فضل و بنی خفاجه ساکن در صحاری میان شام و عراق (البته در مقاله ی حاضر به سبب جلوگیری از اطاله ی مطلب کمتر بدان پرداخته شده است)، شکست برخی از امراء، حاکمان نواحی مختلف و سپاهیان آنان در نزاع با سلطان و حکومت داخلی، اختلافات به وجود آمده میان امراء و سلطان و ادعای استقلال طلبی حاکمان مناطق گوناگون و عصیان آنان علیه سلطنت، عوامل نابهنجار اجتماعی و بعضی رفتارهای غیر اخلاقی که از سوی برخی افراد سر می زد، به قتل رساندن افراد خاندان سلطنتی توسط برخی افراد، اظهار مخالفت طرفداران سلطان پیشین با سلطان تازه به تخت نشسته و دلایل اقتصادی، از مهمترین عوامل فرار افراد و گروه های فراری به دولت ممالیک مصر می باشد.

به هر تقدیر باید اذعان داشت که انجام هر گونه تحقیق و پژوهشی پیرامون مناسبات میان ایلخانان و ممالیک، بدون در نظر گرفتن نقش پناهندگان و فراریان در تکوین و تداوم این روابط، کامل و جامع نمی باشد.

یادداشت‌ها:

- 1- Irwin , Robert. The middle east in the middle ages: the early mamluk sultanate. 1250 – 1382 , Routledge , 1986 , p51.
- 2-Amitai – preiss , reuven. Mongols and mamluks: the mamluk – Ilkhanid war. 1261 – 1281 , Cambridge , 1995 , p71-72.
- 3- Irwin , Robert. Ibid , p53 ;
همچنین یکی از پژوهشگران وافدیّه را به این صورت تعریف می کند: «تغییر و تحولات ناشی از به دست آوردن قدرت نزد مغولان موجب نزاع نظامی می شد که نتیجه آن چند پارگی جامعه ی قبیلگی مغولی و تقسیم آن به پیروزمندان و شکست خوردگان بود. از آنجا که پیروزمندان عموماً به عقب راندن گروه‌های شکست خورده می پرداختند، اینان با عشایر خود منطقه ی تحت نفوذ مغولان را ترک می کردند و به سوی لشکرگاه دشمن یعنی ممالیک روی می آوردند. آنها را «الوافدیّه» می خواندند». ن. ک ؛ انصاری قمی، حسن: «قدرت و مشروعیت در دوره ی ایلخانان مغول»، معارف، شماره ی ۳ (دوره ی شانزدهم)، آذر - اسفند ۱۳۷۸: ص ۷۴.
- 4- Daly , m. w - petry , Carl F. The Cambridge history of Egypt: modern Egypt , from 1517 to the end of the twentieth , Cambridge university press , 1988 , p258 – 9 ; Har – el , shai. Struggle for domination in the middle east: the ottoman–mamluk war 1458 – 91, brill , 1995 , p32.
- 5- Chaberlain , Michael. Knowledge and social practice in medieval Damascus , 1190 – 1350. cambridge university press. 1994. p45 ; Rabbat , Nasser O. The citadel of cario: a new interpretation of royal mamluk architecture. brill , 1995 , p304.
۶. المنجد، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی اردستانی، جلد دوم، (تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۷، چاپ اول)، ص ۱۲۸۶ – ۱۲۸۵.
۷. همان، جلد اول، ص ۲۴ – ۲۳.
۸. دیوید آیالون در تعریف پناه خواهان آورده است: 'those seeking aman (security , protection) ((آنان امان و امنیت جستجو می کردند). ن. ک ؛

Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". hyderabad
., deccan. 1951. p 90

۹. حیم، سلیمان: فرهنگ معاصر کوچک انگلیسی _ فارسی، (تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵، چاپ سیزدهم)، ص ۵۴۵.
۱۰. همان: ص ۲۸۷.
۱۱. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ (از آغاز سلطنت هلاکوخان تا پایان دوره ی غازان خان)، به کوشش بهمن کریمی، جلد ۲، (تهران، اقبال، بی تا، بی چاپ). ص ۷۲۱.
۱۲. نویری: نهایه الأرب فی فنون الأدب، (به نقل از سایت الوراق www.al-waraq.net), ص ۳۶۹۷.
۱۳. ابن عبدالظاهر، محیی الدین: الروض الظاهر فی سیره الملك الظاهر، تحقیق و نشر عبدالعزیز الخویطر، (الریاض، بی تا، ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶ م، الطبعة الأولى)، ص ۱۳۶.
۱۴. همان: ص ۱۳۵-۱۳۷؛ نویری: همان، ص ۳۶۹۷.
۱۵. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ مقریزی، تقی الدین ابی العباس احمد بن علی بن عبدالقادر العبیدی: السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، الجزء الاول، (بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۷ م، الطبعة الأولى)، ص ۵۴۴؛ نویری: همان، ص ۳۶۹۷.
۱۶. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ نویری: همان، ص ۳۶۹۷، مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۴۵؛ ابن کثیر دمشقی، ابی الفداء حافظ: البدايه و النهایه، جلد ۱۳، (بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷ قمری، بی چاپ)، ص ۲۷۲.
۱۷. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ نویری: همان، ص ۳۶۹۷.
18. (al-luq) - Rabbat , Nasser O. ibid. p237.
19. ibid. p237.
20. Irwin , Robert. ibid. p 91.
۲۱. مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۱۵۷.

۲۲. نویری: همان، ص ۳۶۹۷.

۲۳. ساندرز، جان جوزف: تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ی ابوالقاسم حالت، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، چاپ چهارم)، ص ۱۵۳؛ اشیپولر، برتولد: تاریخ مغول در ایران (سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ی ایلخانان)، ترجمه ی محمود میر آفتاب، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، چاپ نهم)، ص ۶۷؛ همچنین ن. ک: شبارو، عصام محمد: دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام (۶۴۸ - ۹۲۳ ه / ۱۵۱۷ - ۱۲۵۰ م)، ترجمه ی شهلا بختیاری، (قم، انتشارات پژوهشکده ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰، چاپ اول)، ص ۲۸؛

Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p 98

; Irwin , Robert. ibid. p 52 ;

برخی معتقدند این نیروهای فراری به دستور و فرمان منگوقاآن در رکاب هلاکو

قرار گرفته بودند. ن. ک؛ دلریش، بشری. «افول اقتدار غلام - سپاهیان در عصر ایلخانان»، پژوهش‌نامه ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی، بی شماره، تابستان ۱۳۸۰: ص ۲۵.

۲۴. نظنزی، معین الدین: منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، (تهران، اساطیر، ۱۳۸۳، چاپ اول)، ص ۶۳.

25. Amitai – preiss , reuven. ibid. P108 ; Ayalon , David. " The great yasa of changiz khan". (A reexamination –part c1). studia slamica. NO 36. 1972. p141 ; Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p 98 ; Donald j. kagay - L. jAndrew Viallon. Crusaders , condottieri , and cannon: Medieval warfare in societies around the Mediterranean. brill. 2003. p 151.

۲۶. برای اطلاعات بیشتر ن. ک؛ بختیاری، شهلا. «خلافت عباسیان در مصر (۶۹۵ ق/۱۲۶۱م - ۹۲۳ ق/۱۵۱۷م)»، مقالات و بررسیها، سال ۲۲، شماره ی ۶۶ (زمستان ۱۳۷۸): ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

Irwin , Robert. ibid. p108. 27.

۲۸. نویری: همان، ص ۳۶۹۴؛ العینی، بدرالدین: عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان، (به نقل از سایت الوراق www.al-waraq.net), ص ۸۶. آمیتای پرایس ذکر می کند که فرمانروای اریبل نیز در این گروه حضور داشته است. وی همچنین اطلاعاتی از دیگر سپاهیان غیر مغول وافدیة می دهد که از کردستان و جزیره آمده اند، اما تاریخ رسیدن آنها مبهم است. ن. ک؛

Amitai – preiss, reuven. ibid. P 109

۲۹. نویری: همان، ص ۳۶۹۴.

۳۰. همان: ص ۳۶۹۴.

۳۱. العینی: همان، ص ۸۶.

۳۲. «کبش» یا «کبشن» معروف به «مناظر کبش» در قاهره و از بناهای احمد بن طولون در ساحل نیل بود. جالب این که اولین و مهمترین محل استقرار خلفای فراری عباسی از بغداد در مصر و در قلعه ی جبل یا مناظر کبش بود. ن. ک؛ بختیاری: همان، ص ۲۲۴. احتمالاً به خاطر این که سلار قبلاً از ممالیک نزدیک خلفا بوده و ریاست گروه بزرگی را بر عهده داشته است، به این منطقه فرستاده شده است.

۳۳. الطبلخاناه (طبلخاناه) یا نقاره خانه، محلی با طبل ها و بوق ها برای نواختن آنها در مواقع معین بود. فرمانده ی طبلخاناه را امیر علم و زیر دست او را مهتر طبلخاناه می نامیدند. اعطای مقام امیری طبلخاناه به سلار نشان از اعتماد وافر پیرس به وی دارد. زیرا فرمانده ی طبلخاناه از امرای برجسته ی نظامی بود و سواران و سپاهیان زیادی را در اختیار داشت. این منصب به تدریج چنان اهمیت یافت که گاه نقابت لشکر و ولایت شهرها و قلعه داری و حتی پرده داری سلطان را به امرای طبلخاناه می دادند. ن. ک؛ سجادی، سید صادق. «نگاهی به برخی واژه های فارسی رایج در مصر و شام به روزگار سلاطین مملوک»، نامه ی فرهنگستان، شماره ی ۱۴، زمستان ۱۳۷۸: ص ۴۹.

۳۴. نویری: همان، ص ۳۶۹۴.

۳۵. بهادریه سربازان برگزیده و نخبه ی گارد امپراتوری مغول بودند. ن. ک؛

Amitai – preiss , reuven. ibid. P 108-109

بهادر به معنی مبارز و دلاور نیز است. بهادران در جنگ پیشقراول می شدند. ن. ک ؛ آیتی، عبدالمحمد: تحریر تاریخ و صاف، (تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، چاپ سوم) ص ۳۶۱.

۳۶. مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۶۰ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۶.

۳۷. العینی: همان، ص ۹۴

۳۸. مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۶۰ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۶. همچنین ن. ک ؛ شبارو: دولت ممالیک، ص ۲۸ ؛

39. Amitai – preiss , reuven. ibid. P 108-109 ; Ayalon , david. " The great yasa of changiz khan". p134 ; Ayalon , david. " The wafidiya in the mamluk kingdom". p 98.

۴۰. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۸۰ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۶۱ ؛ العینی: همان، ص ۹۴ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۶.

۴۱. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۶۱ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۶ ؛ العینی: همان، ص ۹۴.

۴۲. ابن عبدالظاهر: همان: ص ۱۷۹.

۴۳. مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۱۶۷. مؤلف الروض الظاهر ذکر می کند که این گروه در روز پنج شنبه ششم ذی الحجه رسیده اند و سلطان به همراه امراء و اطرافیان به ملاقات آنها رفت. اما نویری این تاریخ را بیست و ششم ذی الحجه می داند و آورده است که خبر آمدن این گروه بوسیله ی نامه ای در هفتم ذی القعدة به سلطان رسیده است. ن. ک ؛ ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۷۸ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۶.

۴۴. العینی: همان، ص ۹۴.

Amitai – preiss , reuven. ibid. P 109. 45.

۴۶. منابع عربی تاریخ فرار این گروه را ذکر نکرده اند، بلکه فقط زمان رسیدن آنها به مصر را که در سال ۶۶۲ هجری بوده است، بیان کرده اند. در حالی که منابع فارسی تاریخ

- گریختن این موج از وافدیة را در اواخر سال ۶۶۱ هجری بیان کرده اند. ن. ک ؛ آیتی:
همان، ص ۱۰۹ ؛ همچنین ن. ک: شبارو: همان، ص ۲۸.
۴۷. ابن عبدالظاهر: همان، ص ۱۸۲ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الاول، ص ۵۶۲. نویری:
همان، ص ۳۷۰۶.
۴۸. همان، ص ۳۷۰۸.
۴۹. جمدار یا جامه دار به عنوان متصدی جامه خانه سلطان بوده است. ن. ک ؛ سجادی:
همان، ص ۴۶.
۵۰. حسام الدین حسین بن ملاح رهبر اعراب خفاجه بوده است. ن. ک ؛
Amitai – preiss , reuven. ibid. P 108-109.
۵۱. العینی: همان، ص ۱۰۰ ؛ نویری: همان، ص ۳۷۰۸ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الثاني،
ص ۸ ؛ همچنین ن ک؛
- Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p98.
۵۲. ابوبکر از فرمانروایان برجسته ی خاندان سلغریان در فارس بود. ن. ک ؛ اشپولر: همان،
ص ۱۴۶.
۵۳. آیتی: همان، ص ۱۰۷.
۵۴. اشپولر: همان: ص ۱۴۹.
۵۵. آیتی: همان، ص ۱۰۷.
۵۶. همان: ص ۱۰۷-۱۰۸.
۵۷. همان: ص ۱۰۷-۱۰۹.
۵۸. همان: ص ۱۰۷-۱۰۹.
۵۹. العینی: همان، ص ۱۰۰ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الثاني، ص ۸.
۶۰. نویری: همان، ص ۳۷۰۸ ؛ مقریزی: السلوک، الجزء الثاني، ص ۸.
۶۱. همان: ص ۱۰.

۶۲. همان: ص ۱۱.

۶۳. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵؛ میر خواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود: تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء الملوک و الخلفاء، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، جلد ۵، (تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، چاپ اول)، ص ۴۰۶۷. دوات دار در عصر ممالیک بر بعضی از اصناف کاتبان اطلاق می شد و او کسی بود که نامه و پیغام سلطان را به انشاء خود می نوشته و به رئیس دیوان انشاء می فرستاده است. دوات دار بعدها وظایف گسترده تری یافت. دواتدار منصب نظامی (هزاره) نیز داشته و طبخانه و امرای آن زیر دست او بوده اند. مقام او را الدواتاریه می گفته اند. ن. ک؛ سجادی: همان، ص ۴۷.

۶۴. همان، ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵ - ۷۳۶.

۶۵. رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵ - ۷۳۶؛ میر خواند: همان، ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸.

۶۶. همان: ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸.

۶۷. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵ - ۷۳۶.

۶۸. میر خواند: همان، ص ۷۳۵ - ۷۳۶.

۶۹. ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی: الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه (الحوادث الجامعه در اخبار و رویدادهای قرن هفتم)، ترجمه ی عبدالمحمد آیتی، (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱، چاپ اول)، ص ۲۰۹.

۷۰. میر خواند: همان، ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸.

۷۱. ابن فوطی: همان، ص ۲۰۹.

۷۲. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵.

۷۳. میر خواند: همان، ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸.

۷۴. همان، ص ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸.

۷۵. ابن فوطی: همان، ص ۲۰۹.

۷۶. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۳۵ - ۷۳۶.

77- Donald j. kagay , L. j. Andrew Viallon. ibidn. p 151.

78-Irwin , Robert. ibid. p53

۷۹. مقریزی: السلوک، الجزء الثانی، ص ۸۶.

۸۰. همان، ص ۲۰۶.

۸۱. شرف الدین و ضیاء الدین پسران خطیر بودند که اولی به عنوان بکلربکی نکیده بود و دومی به نیابت و حجابت معین الدین پروانه در روم فعالیت می کرد. ن. ک ؛ آقسرائی، محمود بن محمد: مسامره الاخبار و مسایره الاخیار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، (بی جا، اساطیر، ۱۳۶۲، چاپ دوم)، ص ۹۷.

۸۲. ابن العبری در این خصوص آورده است: هلاکو نماینده ی خود را در سال ۶۵۷ هجری به نزد سلطان روم عزالدین و برادرش رکن الدین فرستاد و آن دو را احضار کرد. آنها اطاعت کردند و به حضور هلاکو رسیدند و ایلخان آنان را ملاقات کرد و فرمانروایی مناطقی را به ایشان واگذار کرد. ن. ک ؛ اهرن، غریغوریوس ابوالفرج (ابن العبری): ترجمه ی تاریخ مختصر الدول، ترجمه ی محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، چاپ اول)، ص ۳۷۲.

۸۳. بناکتی، فخر الدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین ابوالفضل محمد بن داود: تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب)، به کوشش جعفر شعار، (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، بی چاپ)، ص ۴۳۳ - ۴۳۴ ؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۶۸ ؛ خوافی، فصیح احمد بن جلال الدین: مجمل فصیحی، به تصحیح و تحشیه ی محمود فرخ، جلد ۱، (مشهد، طوس، ۱۳۳۹، بی چاپ)، ص ۳۴۵ ؛ ابن العبری: همان، ص ۳۸۱ - ۳۸۲. مشکور، محمد جواد: اخبار سلاجقه ی روم، (تهران، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰، چاپ اول)، ص ۱۰۹.

۸۴. آقسرائی: همان، ص ۹۷ - ۱۱۰.

۸۵. نویری: همان، ص ۳۷۵۱.

86- Irwin , Robert. *ibid* , p 57.

۸۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد: العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه ی عبدالمحمد آیتی، جلد ۴، (بی جا، موسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸، چاپ اول)، ص ۵۸۳ - ۵۸۵ و ص ۷۸۳ - ۷۸۴؛ مستوفی قزوینی: حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۹، بی چاپ)، ص ۵۹۲؛ آقسرائی: همان، ص ۱۱۳ - ۱۱۷؛ ابن بی بی، حسین بن محمد الجعفری الرغدی: مختصر سلجوق نامه، باهتمام م. ه. هوتسما. لیدن، (بی جا، بی نا، ۱۹۰۲، چاپ عکسی)، ص ۳۱۷.

۸۸. آقسرائی: همان، ص ۱۰۰.

۸۹. خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی: تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، جلد ۳، (تهران، انتشارات خیام، ۱۳۵۳، چاپ دوم)، ص ۲۵۵؛ خوافی: مجمل فصیحی، جلد ۱، ص ۳۵۸.

۹۰. خواند میر: همان، ص ۲۵۵.

91-Irwin , Robert. *ibid*. p53-54.

92- *Ibid*. p 53 - 54

۹۳. در ذی الحجه ی سال ۶۷۶ هـ سلطان بیبرس در شهر دمشق درگذشت و پس از او پسرش ملک سعید ناصرالدین محمد برکه خان بن بابیرس به تخت نشست. ملک سعید بعد از این که امور مملکت را در دست گرفت، موجب و مرسومات سپاهیان کاهش داد و به همین خاطر اشراف قصد کردند که او را خلع کنند، وی متوجه شد و برادر خود سلامش را بر تخت نشانند و او را ملک عادل لقب داد. سلطنت ملک عادل سه ماه بیشتر به طول نینجامید و بعد از او سیف الدین قلاوون مشهور به الفی با لقب «الملک منصور» در ماه رجب سال ۶۷۸ هـ به پادشاهی رسید. ن. ک: آیتی: همان، ص ۵۹؛ میرخواند: همان، ص ۴۱۲۲؛ همچنین ن. ک؛ ابن خلدون: همان، ص ۵۵۹ - ۶۱۱؛ خواند میر:

همان، ص ۲۵۷؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۷۶۹؛ ابن فوطی: همان، ص ۲۳۴-۲۳۵.

۹۴. ابن خلدون: همان، ص ۵۹۴. ابن کثیر در این خصوص نوشته است: در سال ۶۸۰ هـ صاحب سنجار از اطاعت مغولان سر باز زد و به همراه خانواده و اموالش به سمت دمشق فرار کرد و به ممالیک پناهنده شد. نایب دمشق او را اکرام کرد و با احترام به سمت مصر روانه کرد. ن. ک؛ ابن کثیر: البدایه و النهایه، جلد ۱۳، ص ۳۴۷.

۹۵. در دوران غازان خان یک موج وسیع وافدیة از طایفه ی اویراتیه به سمت مصر فرار می کنند که در مطالب بعدی به توضیح و تشریح آن پرداخته شده است.

۹۶. نویری: همان، ص ۳۸۲۸.

۹۷. همان: ص ۳۸۲۸.

۹۸. العینی: همان، ص ۱۸۴.

۹۹. نویری: همان، ص ۳۸۲۸.

100- Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". P 99.

۱۰۱. ابن کثیر: البدایه و النهایه، جلد ۱۳، ۳۹۰.

۱۰۲. بناکتی در خصوص پیوند نزدیک مغولان و اویراتیه ذکر می کند که چنگیز خان را هشت پسر بود و پنج دختر. جیجکان از دختران وی به زنی به تورایلجی کورکان پسر قونوقنه بیکی، پادشاه قوم اویرات داده شد. ن. ک؛ بناکتی: همان، ص ۳۶۴.

۱۰۳. نویری: همان، ص ۳۸۸۵ و ۳۴۲۲؛ ابن خلدون: همان، ص ۶۰۶ - ۶۰۷؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۱۹؛ ابن حجر عسقلانی، شیخ الاسلام حافظ العصر شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن علی بن احمد: الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه، سفر الثالث، (بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۳ م)، ص ۲۶۳؛ اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول از حمله ی مغول تا تشکیل دولت تیموری، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۴، چاپ هشتم)، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۱۰۴. ابن الوردی، زین الدین عمر بن مظفر: تاریخ ابن الوردی، جلد ۲، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق، بی چاپ)، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۱۰۵. مرتضوی، منوچهر: مسائل عصر ایلخانان، (تهران، مجموعه ی انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۸۵، چاپ اول)، ص ۵۷.

۱۰۶. ابن خلدون: همان، ص ۷۸۶.

۱۰۷. نویری: همان، ص ۳۸۸۵. ابن خلدون ذکر می کند غازان خان به طایفه ای از مغولان دستور داد که راه را بر آنان بگیرند. ن ک؛ ابن خلدون: همان، ۶۰۶-۶۰۷.

۱۰۸. همان، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ نویری: همان، ص ۳۸۸۵.

۱۰۹. آیالون با توجه به دیگر منابع عربی تعداد نفرات اولیه ی آنان را ۱۱۳، ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر ذکر کرده است. ن. ک؛

Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p100.

۱۱۰. نویری: همان، ص ۳۸۸۵؛ ابن خلدون: همان، ص ۶۰۶-۶۰۷.

۱۱۱. همان، ۶۰۶-۶۰۷.

۱۱۲. نویری: همان، ص ۳۸۸۵.

۱۱۳. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۱۹.

۱۱۴. اقبال آشتیانی: همان، ص ۲۷۰-۲۷۱.

115. Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p100 ; Ayalon , david. " The great yasa of changiz khan". p134-135.

۱۱۶. ابن خلدون: همان، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ نویری: همان، ص ۳۸۸۶.

۱۱۷. نویری: همان، ص ۳۸۸۵ و ص ۳۴۲۲؛ ابن خلدون: همان، ص ۷۸۶؛ اقبال آشتیانی: همان، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۱۱۸. سومر، فاروق: قراقویونلوها، ترجمه ی وهاب ولی، جلد اول، (تهران، مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۹، بی چاپ)، جلد ۱، ص ۴۷-۴۸.

119. Irwin , Robert. ibid. p91.

۱۲۰. رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۰۳؛ خوافی: مجمل فصیحی، جلد ۱، ص ۳۷۱؛ مستوفی: ظفر نامه ی منظوم، به کوشش نصر الله رستگار، جلد ۲، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، بی چاپ، چاپ عکسی)، جلد ۲، ص ۱۳۴۵؛ آمیتای - پرایس، روون: «غازان، اسلام و سنت مغول از دید سلاطین مملوک»، ترجمه ی غلامرضا وطن دوست و رضا دهدشتی، فصلنامه ی پژوهش های تاریخی ۱ و ۲: ص ۲۹.

۱۲۱. نویری: همان، ص ۳۸۸۶.

۱۲۲. همان، ص ۳۸۸۶.

123. Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p 100.

۱۲۴. نویری: همان، ص ۳۸۸۶؛ همچنین ن. ک؛

Ayalon , david. " The wafidiya in the mamluk kingdom ". p 100.

۱۲۵. بایجو(بیجو) یا بایجونویان فاتح آسیای صغیر و از فرماندهان مغول در زمان هلاکو بود که به اتهام خیانت توسط هلاکوخان کشته شد(یا خود کشی کرد). او چند فرزند به نام أفاک و سوکنای داشت. أفاک پدر همین سلامش و قطقطو بود که شورش بر پا کردند. ن. ک؛ نویری: همان، ص ۳۴۱۵.

۱۲۶. ابن خلدون: همان، ص ۷۸۷؛ نویری: همان، ص ۳۴۲۲. مؤلف غازان نامه ی منظوم در خصوص رسیدن این خبر به غازان خان سروده است:

ز منزل به منزل همی رفت شاه فروزنده بر چرخ چون مهر و ماه

شه تاجور چون به واسط رسید به ره بر یکی خواری آمد پدید

ز رومی سواران جنگی به شاه سواری بیامد چو ابر سیاه

که فرمانده ی کشور مرز و روم سر جنگ دارد بر این مرز و بوم

ن. ک؛ نوری ازدری، نورالدین بن محمد: غازان نامه ی منظوم، به کوشش محمد مدبری،

(تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰، بی چاپ)، ص ۲۳۷. سولامیش پسر

بایجونویان از سرداران مشهور چنگیز بود. موقعی که هلاکوخان به ایران آمد به ایشان

نیز دستور رسید زیر فرمان در آیند. موقعی که وی گزارش اقدامات خود را به هلاکوخان می داد خود را فاتح سرزمین های واقع از حدود ری تا حدود روم و شام معرفی کرد. ن. ک ؛ نبئی، ابوالفضل: چوپانیان در تاریخ ایلخانان یا تاریخ آل چوپان، (تهران، دانش امروز، ۱۳۵۲، بی چاپ)، ص ۹۶ - ۹۷. در خصوص شورش سلامیش ن. ک، مستوفی: ظفر نامه ی منظوم، جلد ۲، ص ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷.

۱۲۷. غازان خان با شنیدن اخبار سرکشی سلامش امارت روم را بامرای باینجار و بوجقور و قور تیمور داده بود و آنها در درگیری با سلامش از وی شکست خوردند. ن. ک ؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۳۶ - ۹۳۷ ؛ رشید الدین فضل الله، الوزير ابن عماد الدوله ابی الخیر بن موفق علی الدوله: تاریخ مبارک غازانی داستان غازان خان، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، (در مطبعه ی ستفن اویستن در هرتفورد انگلستان، بی نا، ۱۳۵۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۴۰ میلادی، بی چاپ)، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۱۲۸. برخی منابع عربی می نویسند که سولامیش از سوی غازان خان به روم فرستاده شد تا با جمع آوری سپاه از دو سمت به شام حمله کند، اما وقتی به آنجا رفت شورش کرد. ن. ک ؛ ابن سباط، عزه بن احمد بن عمر: صدق الأخبار (تاریخ ابن سباط)، حقه عمر عبدالسلام التدمری، جلد ۲، (طرابلس، جروس برس، ۱۴۱۳ ق)، ص ۴۳۵ - ۴۳۷ ؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۳۶ - ۹۳۷. نوری اژدری در خصوص فرماندهان مغول آورده است:

بزرگان لشکر سران سپاه چو سوتای و چوپان و قتلوغشاه

به جنگ سولامیش بر ساختند درفش کیانی بر افراختند

ن. ک ؛ نوری اژدری: همان، ص ۲۳۸. چون خبر سلامش بسمع پادشاه اسلام غازان خان رسید روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سال ۶۹۸ هجری امیر قتلغشاه را با لشکری جهت دفع او براه دیاربکر روانه ی روم فرمود و امیر چوپان پیشتر در مقدمه رفته بود و بر عقب امیر قتلغشاه، امیر سوتای را با لشکری روانه داشت و در فصل بهار هر دو

لشکر را بصرای آقشهر ارزنجان ملاقات افتاد. ن. ک؛ رشید الدین فضل الله: تاریخ مبارک غازانی، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۱۲۹. آفسرای: همان، ص ۲۳۹ - ۲۴۷؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۳۶ - ۹۳۷؛ بویل، ج. آ: تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان (پژوهش کیمبریج)، ترجمه ی حسن انوشه، جلد ۵، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، چاپ پنجم)، ص ۳۶۲ - ۳۶۳؛ نبئی: همان، ص ۹۸ - ۱۰۱.

۱۳۰. ابن خلدون: همان، ص ۷۸۷؛ نویری: همان، ص ۳۴۲۲؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۳۶ - ۹۳۷. در غازان نامه ی منظوم درباره ی کشته شدن سولامیش آمده:

چنین است آیین چرخ دژم یکی روز شادی یکی روز غم
نگر تا ننازی به تاج و سپاه که گیتی فراوان چو تو دید شاه
برین مرز و بوم چون سالیان بگذرد شگفت ار کسی از تو یاد آورد
ن. ک؛ نوری ازدری: همان، ص ۲۵۸.

۱۳۱. ابن خلدون: همان، ص ۷۸۷ و ص ۶۱۲ - ۶۱۳؛ نویری: همان، ص ۳۴۲۲؛ رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۹۳۶ - ۹۳۷.

۱۳۲. ابن خلدون: همان، ص ۷۸۷؛ نویری: همان، ص ۳۴۲۲. ن. ک؛ مرتضوی: همان، ص ۵۷.

۱۳۳. امیر آخور رئیس اصطلب های سلطان و وظیفه اش نظارت بر اسبان برید بوده است. ن. ک؛ سجادی: همان، ص ۴۵.

۱۳۴. بیانی، شیرین: مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، (تهران، سمت، ۱۳۸۲، چاپ دوم)، ص ۳۴۵. همچنین ن. ک؛

Ayalon, david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". p 101.

۱۳۵. بیانی: همان، ص ۳۴۵.

۱۳۶. ابن کثیر دمشقی: البدایه و النهایه، جلد ۱۴، ص ۳۵.

137. Ayalon , david. "The wafidiya in the mamluk kingdom". P 101.

- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ اولجایتو (تاریخ پادشاه سعید غیاث الدین و الدین اولجایتو سلطان محمد طیب الله مرقدہ)، به اهتمام مهین همبلی، (تهران، بنگاه نشر و ترجمه ی کتاب، ۱۳۴۸، بی چاپ)، ص ۱۴۳؛ مستوفی: ظفرنامه ی منظوم، جلد ۲، ص ۱۴۳۸.

۱۳۸. جهت اطلاع از اقدامات اجتماعی و دینی تیمورتاش در روم ر. ک؛ آقسرایبی: همان، ص ۳۱۲ - ۳۲۹.

۱۳۹. حافظ ابرو، نور الله عبدالله بهدادینی: ذیل جامع التواریخ رشیدی شامل وقایع ۷۰۳-۷۸۱ هجری قمری)، به اهتمام خانابا بیانی، (تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، بی چاپ)، ص ۱۱۴؛ شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد: مجمع الانساب، به تصحیح میر هاشم محدث، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳، چاپ اول)، ص ۲۸۵، وی نشانه‌ی استقلال خواهی او را تصرف در سکه و ذکر نام خود در آن که گناهی نابخشودنی از نظر مغولان بود، دانسته است. ۱۴۰. مستوفی: ظفرنامه ی منظوم، جلد ۲، ص ۱۴۶۱.

۱۴۱. اهری، ابوبکر القطبی: تاریخ شیخ اویس، با مقدمه و ترجمه و حواشی انگلیسی به سعی و اهتمام ین فن لون، (لاسه، چاپخانه ی اکیسلسیور، ۱۳۷۳، چاپ عکسی)، ص ۵۲، حافظ ابرو: همان، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۱۴۲. ابن کثیر: البدایه و النهایه، جلد ۱۴، ص ۱۵۴؛ ذهبی، شمس الدین: العبر فی خبر من غیر، تحقیق صلاح الدین منجد، الجزء الرابع، (مطبعه حکومت الکویت، ۱۳۸۶ ق)، ص ۷۰؛ ابن خلدون: تاریخ ابن خلدون (العبر)، جلد ۴، ص ۷۹۱؛ الصفدی، صلاح الدین خلیل بن آیبک: أعیان العصر و أعوان النصر، التحقیق د. علی أبو زید و د. نبیل أبو عمشه و د. محمد الموعد و د. محمود سالم محمد، الجزء الثاني، (دمشق - سوریه، دارالفکر، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م)، ص ۱۱۲.

۱۴۳. مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۶۱۵ - ۶۱۶.

۱۴۴. حافظ ابرو: همان، ص ۱۶۰.

۱۴۵. ابن خلدون: همان، ص ۷۹۱.

۱۴۶. همان: ص ۷۹۱. نمایندگانی از طرف ایلخان برای تحویل گرفتن تیمورتاش یاغی در رمضان سال ۷۲۸ ه / ۱۳۲۹ م وارد مصر شدند. در حضور نماینده ی ابوسعید، تیمورتاش را خفه کردند و چند روز بعد ملک ناصر نماینده ی ایلخان را همراه با هدایای بسیار و سر امیر تیمورتاش به ایران باز گردانید. ن. ک ؛ مقریزی: السلوک، الجز الثالث، ص ۱۱۰؛ ابن کثیر: البدایه و النهایه، جلد ۱۴، ص ۱۵۶؛ حافظ ابرو: همان، ص ۱۸۱.

۱۴۷. مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۶۱۵ - ۶۱۶؛ خوافی: مجمل فصیحی، جلد ۲، ص ۳۹.

۱۴۸. ابن خلدون: همان، ص ۷۹۰؛ اقبال آشتیانی: همان، ص ۳۴۷ - ۳۴۷.

Archive of SID